اشارات و مضمونهای دستار و دستاربندی در ادب فارسی[1]

دکتر سیدجلال موسوی *

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور

چکیده

این پژوهش ابتدا وجوهی از دستار را که توجه ادبا را جلب کرده است، سپس زمینه‌ها و دلایل اشارات متعدد به این سرپوش و علل کثرت مضامین مرتبط با آن را در آثار ادبی بنماید. این امر نه تنها جنبه‌های نهفته از فرهنگ البسه را می‌تواند آشکار کند بلکه دستاربندان، و احوال و منش آنها را نیز می‌تواند نمایان سازد. بنابراین، در این مقاله به‌روش کتابخانه و با توجه به‌دیوان شاعران و برخی متون دیگر، ابتدا اشارات دستار و مضمون‌های ساخته شده از آن استخراج، سپس هر یک، ذیل عناوین معین تقسیم‌بندی و به‌شیوهٔ توصیفی ـ تحلیلی بررسی شده‌اند. طبق بررسی‌های صورت گرفته، دستار از جنبهٔ «نحوهٔ بستن و قرارگرفتن در سر» و از حیث «ابعاد کمی و کیفی»، مکرر محل اشارات و مضمون‌آفرینی‌ها شده است. در نحوهٔ بستن دستار و قرارگرفتن آن بر سر، اشارات و مضامین ناظر به دو نوع دستاربندیِ کلی، یعنی دستاربندی عام و دستاربندی خاص است. در دستاربندی عام و رایج، به پیچ‌وتاب‌های متعارف دستار و به‌نهادن اشیایی همچون مسواک، نامه و پول در میان آن پیچ‌وتاب‌ها توجه شده است. در حالت خاص دستاربندی نیز، اشارات و مضامین از اشکال بستن دستار، یعنی کج بستن، تَحت‌الحَنَکی بستن و آشفته بستن آن حاصل شده است. اما آنگاه که ابعاد کمی و کیفی دستار مورد توجه شاعران قرار گرفته، اشارات و مضامین بر آمده از اندازه، گرانی، جنس، رنگ، آرایش و دنباله‌های دستار بوده است. از آنجا که در ادب فارسی سخن از دستار عمدتاً ناظر به احوال و جایگاه اقسام دستاربندان، و نحوهٔ مواجهه با آنهاست، می‌توان گفت زمینهٔ اصلی توجه به وجوه مختلف دستار، و ایراد اشارات و ساختن مضامین از آن وجوه، در همین امر نهفته است. در

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۳/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/٦

*نویسنده مسئول: j.mousavy@yahoo.co

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

واقع انتقادات گسترده به دستاربندان بویژه نفی و ردِ اهل صلاح و صاحب‌مناصبان آنها، عامل شکل‌گیری بخش عمده‌ای از توجهات به این سرپوشِ در پهنهٔ ادب فارسی شده است.

کلیدواژه‌ها: دستار در ادب فارسی، دستاربندان در ادبیات فارسی، کمیت و کیفیت دستار و دستار بندی،تحلیل واژگان ادبیات فارسی کلاسیک فارسی.

مقدمه

آفرینش هنری در هر سطح و در هر نوعی، تحت‌تأثیر اوضاع و احوال محیط هنرمند است. خالق اثر هنری برای ایجاد معنی و انگیختن احساس، خواه‌ناخواه به‌عناصر مادی یا معنوی محیطی توجه نشان می‌دهد که در آن نشوونما دارد؛ به‌عبارت بهتر عوامل متعددی در شکل‌گیری مفاهیم و مضمونهای هنری دخیل است که «اگر دسته‌ای از آنها در اعماق درون شخص هنرمند ریشه داشته باشد، عده‌ای از آنها به محرکهای بیرونی و محیط پیرامون مربوط می‌شود» (شیری، ۱۳۸۷: ۱۳). این امر در ادبیات در مقام یکی از عرصه‌های هنر، نیز ناگزیر است. ادیبان به‌شیوه‌های گوناگون در اشارات و مضمون‌آفرینی‌ها به‌پدیده‌های مختلف پیرامون خود توجه نشان می‌دهند. در واقع ارتباط شاعران و ادیبان با جهان پیرامون، بسیار گسترده و نامحدود است و به‌تعبیری وسعت آن «به‌گستردگی حیات انسانی و تاریخ و فرهنگ بشری است» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۷۵: ۲-۳)؛ از این‌رو در دایرهٔ آفرینش‌های ادبی، اشاره به‌عناصر و توجه به پدیده‌های گوناگون، تبلور برجسته و ناگزیری دارد؛ از جمله این عناصر و پدیده‌ها، پوشاک است که به‌شکلهای گوناگون در متون ادب فارسی نیز بازتاب یافته است. می‌توان گفت این عنصرِ مصنوع از گذشتهٔ دور همواره در زندگی بشر نقش برجسته و حضور دائمی داشته است؛ به این معنی که:

> پوشاک در جامعه‌های اولیه، نقش حفاظتی داشته و برای مصون نگهداشتن بدن انسان در برابر عاملهای طبیعی و اقلیمی به‌کار می‌رفته است؛ اما بعدها با توسعه فعالیتهای اجتماعی و فرهنگی در جامعه‌ها و شکل‌گیری عقاید دینی ـ مذهبی، پوشاک و نوع رنگ، جنس، شکل و سبک دوخت آنها، زمینه و نقش فرهنگی یافت و کارکرد اجتماعی و فرهنگی نمادین آن برجسته شد (بلوکباشی، ۱۳۸۳: ۱۷).

بر این اساس اشاره به پوشاک و مضمونهای مرتبط با آن در ادبیات، که خود بازتابی

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

از گستره حیات و فرهنگ بشری است، نمود ناگزیر یافته است و ادیبان در همه مراحل تاریخ ادبیات فارسی در آثار خود کم‌وبیش بدان توجه نشان داده‌اند. در میان اقسام پوشاک در فرهنگ ایران زمین، برخی به‌صورت گسترده و چشمگیر در متون ادبی حضور و بازتاب پیدا کرده که «دستار» یکی از آنهاست. در واقع این پوشاک، که یکی از اقسام سرپوشهاست در متون دوره‌های مختلف شعر فارسی به‌فراوانی محل اشارات و مضمون‌سازیهای گوناگون شده است.

بیان مسأله و ضرورت پژوهش

براساس آنچه از اشارات متعدد به‌دستار در متون ادب فارسی بیان شد، پژوهش مشخصاً در پی این است تا آشکار کند: ۱) چه جنبه و وجوهی از دستار، موضوع اشارات و مضمون‌سازیهای شاعران و ادیبان قرار گرفته است؟ ۲) در ادب فارسی چه علل و زمینه‌هایی به‌گسترش اشارات و مضمونهای مرتبط با دستار، انجامیده است؟ پاسخدهی به این موارد و تبیین آنها از آن‌رو ضروررری است که می‌توان از طریق اشارات متون ادبی، ابعاد گوناگون و نهفته فرهنگ لباسها نظیر طرز پوشیدن، شکل لباس، جنس، رنگ، آرایش، اندازه، ارزشهای نمادین، کارکردها و دیگر ویژگیهای آن را ترسیم کرد است امری که برخی از پژوهشگران با این قول که «دانش امروزی در مورد لباس مردم شرق ایران از کتب ادبی و آثار باستانی قابل استخراج است» (گروب، ۱۳۸۳: ۱۱۳) به‌ضرورت و اهمیت آن دست‌کم در بخشی از جغرافیای ایران به‌صراحت اشاره کرده‌اند. علاوه بر این موارد، توجه به‌جنبه‌هایی از دستار، که بارها از سوی ادیبان مورد اشاره واقع شده است، می‌تواند مبین ظرفیت زیباشناختی این پوشاک باشد. نیز با درنظر گرفتن کارکردهای گوناگون و ابعاد نمادین لباس در اجتماع، علل توجه مکرر به برخی از وجوه این پوشاک در متون ادبی، می‌تواند بایدها و نبایدها و هنجارهای حاکم یا مطلوب جامعه را در دوره‌های گوناگون آشکارسازد.

روش و پیشینه تحقیق

این پژوهش به‌روش توصیفی ـ تحلیلی انجام شده است. اطلاعات و داده‌های آن به‌شیوهٔ کتابخانه گردآوری شده، و منابع اصلی آن دیوان شاعران است. در این پژوهش ابتدا هر نوع اشاره به‌دستار از دیوان شاعران از سرتاسر دوره‌های شعر فارسی استخراج

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

شده، و سپس آن مطالب ذیل عناوین معین تقسیم‌بندی و بحث شده است. ذکر این نکته نیز ضروری است که در طول پژوهش، گاه به اقتضای مطلب به منابع غیرادبی از جمله منابع تاریخی نیز مراجعه شده است. دربارهٔ پیشینه تحقیق باید گفت که از دستار غالباً در خلال آثاری به‌صورت گذرا سخن به‌میان آمده که پوشاک ایرانیان را، کلی معرفی و بررسی کرده است؛ از آن جمله است اثر چیت‌ساز (۱۳۷۹)، کروبی و فیاض‌انوش (۱۳۹۳) و یوسف‌پور و فیاض‌انوش (۱۳۹۵). در واقع بیان مختصرِ الگار(۱۳۸۳) و دوزی (۱۳٤٥)، جزء اندک منابعی است که مطالب اختصاصی دربارهٔ دستار(عمامه) دارد؛ اما پژوهشها دربارهٔ لباس در ادبیات فارسی چندان گسترده نیست. در این حوزه نیز اندک منابع، نظیر پژوهش زارعی (۱۳۹۲)، عمدتاً در ذکر اقسام پوشاک به‌صورت گذرا به‌دستار نیز اشاره کرده‌اند؛ از همین نوع است پایان‌نامه‌های عرب (۱۳۸۳) و مرادی‌گنجه (۱۳۸٤)؛ اما اختصاصاً دربارهٔ دستار در ادب فارسی، جز مقاله نگارندهٔ این نوشتار ـ موسوی (۱۳۹۷)ـ با عنوان «بی‌دستار شدن، شکلها و دلایل»، مطلب دیگری ملاحظه نشد. نویسنده در این پژوهش برخی اشارات مرتبط با دستار را «در راستای مباحث مقاله» با استناد به‌متون ادبی ذکر کرده است. مباحث اصلی آن پژوهش عبارت است از: بی‌دستار شدن در اثر سوگواری، شادی، بیتابی، استغفار، تنگدستی (فروش دستار)، بخشش (بذل دستار)، اظهار انتقال قدرت، دزدی و مجازات.

واژه و مفهوم‌شناسیِ دستار و سابقهٔ کاربرد آن در ادب فارسی

واژهٔ دستار، علاوه بر صورت اصلی خود یعنی «دستار»، با سه وجه مخفف، یعنی «دَستا» (ر.ک. برهان، ۱۳٦۲: ج۲، ۸۵۵ و داعی الاسلام، ۱۳٦۲: ج۳، ٦۱)، «دَسار» (ر.ک. برهان، ۱۳٦۲: ج۵، ۱۷۹) و «دَستَر»، در ترکیب با خوان (ر.ک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیلِ دسترخوان) در فرهنگها آمده است. صورت اخیر به‌معنی «دستمالِ سفره و جامه‌ای است که واضع آن را به‌جهت پوشیدن خوان طعام وضع کرده و چون طعام خورند، آن را زیر خوان گسترند» (ر.ک. همان)؛ اما وجه غالب این کلمه در فرهنگها، چه به‌صورت مفرد و چه در شکل مرکب آن، همان «دستار» است که خود معانی متعددی دارد. رایجترین معنی آن «سرپوش» است که مقدار معینی از پارچه است که با کیفیت خاص به‌دور سر پیچیده می‌شد و با عمامه، میزَر، مندیل، عصابه و مکوَره مترادف است (ر.ک. همان، ذیلِ دستار). در این پژوهش همین معنیِ از دستار موردنظر است؛ اما این لغت معانی دیگری نیز دارد

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

که عبارت است از: ۱ـ «کمربند» (ر.ک. محمدپادشاه، ۱۳٦۳: ذیلِ مِندیل). ۲ـ «آستین» در ترکیبِ «دستاردستان» (با اضافه و با فک اضافه)، (ر.ک. نفیسی، ۱۳٤۳: ذیلِ دستار). ۳ـ معانی متعددِ دیگری همچون دستمال، روپاک، شال سر، کفن و غاشیه» (ر.ک. دهخدا، همان). در مورد ریشه واژهٔ دستار، باید گفت در فرهنگهای ریشه‌شناسی، جدا از اینکه برخی نظیر فرهنگ نظام به ریشهٔ دستار توجهی نشان نداده‌اند (ر.ک. داعی الاسلام، ۱۳٦۲: ج۳، ٦۱)، دیگران نیز ریشه مسلّمی از آن به‌دست نداده‌اند. نویسندهٔ فرهنگ برهان قاطع، آن را مرکب از «دست» و پسوند «ار» دانسته است. وی بر این ترکیب معانی امری (دست بیاور) و فاعلی (دست آورنده) قائل شده است بی‌اینکه معنی «دست» را در این ترکیب مشخص کند (ر.ک. برهان، ۱۳٦۲: ج۲، ۸۵۵). در فرهنگهایی هم که به‌روش علمی‌تر به ریشه‌شناسی دست‌زده‌اند، باز ریشه کاملاً مشخصی برای آن ذکر نکرده‌اند؛ از آن جمله در کتاب «فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی»، نویسنده در ذیل مدخل «دست» بعد از ذکر معانی گوناگون این عضو بدن و ذکر صورتهای تلفظ آن در فارسی باستان، پهلوی، اوستایی و... از «دستار» در ذیل «برخی ترکیبات دست» فقط نام برده و مانند برهان، ارتباط آن را با معانی «دست» مشخص نکرده است (ر.ک. هُرن، ۱۳۹۳: ۲۲۲، ذیلِ «دست»). در کتاب «فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی» نیز نگارنده طرز تلفظ صورتهایی از دستار را در بلوچی (dastpāg)، یغنابی (dastarxān) و ارمنی (dastarak) به نقل از برخی منابع ذکر کرده؛ سپس سخن هرن درباره ترکیب دستار از «دست» و «ار» را ذکر کرده است، بدون اینکه در ارتباط معنایی این دو جزء جستجویی کرده باشد. وی در روند ریشه‌یابی دستار به‌قول هرتسنبرگ نیز اشاره کرده است که «جزء اول دستار را به‌لغت دَسه مربوط می‌داند» (ر.ک. حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ج۲، ۱۳۲۰: ذیلِ دستار). دسه، که صورت آن در ایران باستان dasaka از ریشه das به معنی بریدن و قطع کردن بوده (ر.ک. همان، ۱۳۲۳: ذیل دسه) در فرهنگها به معنی «تتمه ریسمان و ابریشم است که به‌عرض کار در نورد بماند چون جولاهه جامه بافته را از آن ببرد؛ مطلق ریسمان؛ رشته‌های آویزان از حاشیه جامه» دانسته شده است (همان). بر این اساس اگر پسوند «ار» را در معنای «دارندگی» درنظر بگیریم، دستار می‌تواند «دارندهٔ رشته آویزان» معنی دهد؛ به این رشته‌های آویزانِ دستار، «ریشه»، «طرّه»، «فش» و «شمله» گفته می‌شد که در این نوشتار در ذیلِ عنوانِ «دنباله‌های دستار» از آن بحث خواهد شد. به‌هرحال دستار چه در «دست» ریشه داشته

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

باشد و چه در «دسه»، واژه‌ای بیگانه و دخیل نیست و از فرهنگ دیگری وارد زبان فارسی نشده است. از سوی دیگر این واژه به‌دلیل مدلول خود (نوعی سرپوش)، که از گذشتهٔ دور میان مردم رایج و مورد استفاده بوده است به‌نظر می‌رسد همواره معروف بوده است به‌گونه‌ای که حتی در قدیمی‌ترین فرهنگ لغتهای موجود نظیر لغت فرس، صحاح‌الفرس و قوّاس، که عمدتاً به‌توضیح مدخلهای دشوار و مجهول پرداخته‌اند، نه تنها سخنی از دستار به‌عنوان مدخلِ مستقل و مجهول به‌میان نیامده، بلکه این لغت به‌دلیل مشهور بودن، گاه اسباب تبیینِ مترادفات مجهول خود نیز شده است (ر.ک. قواس، ۱۳۵۳: ۱۴۹، ذیلِ «شوب»)؛ در همین راستا گاه نیز در این فرهنگها، لغت دستار در «جزء کلمات» شواهد شعری‌ای قرار گرفته که برای دیگر مدخلها ایراد شده است (برای نمونه ر.ک. اسدی طوسی، ۱۳۳۶: ۱۷۹، ذیلِ «بینی»). براساس آنچه از سابقه مدلول لغت دستار و مفهوم معروف آن در فرهنگهای دیرین بیان شد در گسترهٔ ادب فارسی نیز از دیرباز، واژهٔ دستار، لغتی رایج و معروف در سخن شاعران به‌کار رفته است؛ به‌عبارت دیگر بنا بر قدمتی که استفاده از دستار به‌عنوان سرپوش دارد، سابقه کاربرد آن در گسترهٔ ادب فارسی نیز به‌روزگاران دور، یعنی به‌کلام پیشگامان شعر فارسی نظیر رودکی می‌رسد (ر.ک. رودکی، ۱۳۷۶: ۱۵۴). در واقع از کلام سخنوران آن زمانِ دور تا شعر شاعران معاصر (برای نمونه ر.ک. اخوان ثالث، ۱۳۶۰: ۶۸ و شاملو، ۱۳۹۵: ۲۲) به‌دستار به‌گونه‌های مختلف، گاه با بیان مستقیم گاه نیز با واسطهٔ تشبیه، استعاره و دیگر فنون ادبی اشاره شده است. در واقع رنگ دستار، اندازه، شکل، چگونگی قرارگرفتن آن در سر و مواردی از این دست، کم یا بیش در کلام بیشتر شاعرانِ دوره‌های مختلف، اسباب اشارات و مضمون‌پردازی شده است. در واقع سیر اشارات و مضمونهای دستار در ادب فارسی نشان می‌دهد در قرون نخستین شعر فارسی و در کلام امثال فرخی و منوچهری، که شعر جنبهٔ آفاقی داشته، این سرپوش غالباً از حیث ویژگیهایی نظیر رنگ و شکل، اسباب ترسیمِ ادبیِ پدیده‌هایی نظیر عناصر طبیعت شده است؛ اما به‌طور خاص در سرتاسر دوره‌های ادب فارسی بویژه از قرون پنجم و ششم به بعد، که دستاربندان به‌عنوان صلاح‌ورزانِ ریاکار مورد انتقاد قرار گرفته‌اند، ذکر دستار در مقام مظهر و نماد آن طایفه در شعر فارسی رو به فزونی نهاده است و همان‌طورکه در شواهد شعری این نوشتار بیان خواهد شد از یک‌سو منتقدانِ بسیاری از سنایی و مولوی تا شاعران دوره‌های متأخر، نظیر

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

ملک‌الشعرای بهار آن را در کلام خود به‌کار برده‌اند و از سوی دیگر نیز اقسام ایرادات ادبی اعم از تشبیه و کنایه، رفته‌رفته به رد و طعن دستاربندان از طریق ذکر دستار آنها معطوف شده است.

بحث

معمولاً نظر شاعران به‌پدیده‌ها موشکافی و باریک‌اندیشی‌های خاص همراه است. بر این اساس اغلب جنبه‌های گوناگون و حتی مخفی اشیا در بیان آنها به‌توصیف درمی‌آید. در این راستا «دستار» نیز با وجوه و جنبه‌های مختلفِ خود در ادب فارسی وصف شده است. در واقع این سرپوش در نگرش شاعران به‌صورت منشور چند وجهی درآمده و ابعاد گوناگون آن، چشمگیر بیان شده است. با تأمل در انبوه اظهارات شاعران دربارهٔ دستار، می‌توان گفت اشارات و مضمونهای مرتبط با این پوشاک، برآمده از دو مقولهٔ کلیِ «چگونگی بستن دستار و قراردادن آن در سر» و «جنبه‌های کمی و کیفی آن» است. این دو مقوله با زیر مجموعه‌های متعدد خود ذیلاً بررسی می‌شود و هر جا مطلب اقتضا کند «زمینه‌های» پرداختن به‌هر یک از جنبه‌ها و وجوهِ دستار از سوی شاعران، ذکر می‌گردد.

۱. اشارات و مضمونهای ناشی از «چگونگی بستن و قرارگرفتن دستار بر سر»

براساس نوشته‌های منابع گوناگون، چگونگی بستن دستار و شیوهٔ به‌سر گذاشتن آن، شکلهای مختلفی داشته است. صائب در بیت «هر سری دارد درین بازار سودای دگر/هر کسی بندد به آیین دگر دستار را» (صائب، ۱۳٦٤: ج۱، ۳۱) به این مطلب اشاره‌ای صریح کرده است. ماجرای حکم قاضی هرات دربارهٔ دو شخص که بر سر دستاری مجادله می‌کردند نیز دلالتِ آشکار دیگری است بر وجود شیوه‌های گوناگون دستاربندی.

> قاضی برَ یکی [از آن دو نفر] بدگمان شده با وی گفت برخیز و این دستار را به‌طریقی که *عادت* تست ببند. آن مرد دستار را بسته، مقداری زیاده آمدش؛ با دیگری همان فرمود و او دستار را بسته راست آمد. قاضی حکم فرمود که دستار از این مرد است که راست بست (مجدی، ۱۳٦۲: ٤٥۲).

آنچه در ذکر روشهای دستاربندی در سخن صائب و مجدی از آن به «آیین» و «عادت» تعبیر شده است در کلام دیگر سخنوران نیز نمودهایی یافته است (ر.ک. قاری

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

یزدی، ۱۳۵۹: ٤١ و عطار، ۱۳۵۵: ١٨٦).

می‌توان گفت عوامل پیدا و پنهان متعددی در شیوه‌های مختلف دستاربندی مؤثر بوده است؛ مثلاً سنت و سفارشهای دینی علاوه بر تأکید به‌دستاربندیِ عمومی (ر.ک. اصفهانی، ١٣٦٤: ٤٠، و الگار: ١٣٨٣، ٤٥٥– ٤٦٠)، شکلی از بستن خاصِ دستارَ را ایجاد کرده است که به آن «تحت الحَنَک» گفته می‌شد که دربارهٔ آن مفصل بَحث خواهد شد. گاه نیز روش خاصِ دستار بستنِ «یکی» از بزرگان جامعه به‌پیدایش طرزی از دستاربندی نزد عموم مردمِ منجر شده اَست. در این راستاست کار امیرعلیشیر نوایی که «در هر لباس و اساسی طرزی خاص اختراع نموده، و آن طرز و طور را طرز میرعلیشیری می‌گفته‌اند؛ مثل آن که دستار میرعلیشیری و قبای میرعلیشیری و غیر ذلک» (صفا، ١٣٧٨: ج٤، ٣٩٦). هم‌چنین است «ابازه پاشا» از حاکمانِ عثمانیِ ارزروم که چنان در میان مردم محبوب بوده است که همگان پس از مرگ اوِ «دستار بَه‌طرز ابازه بر سر می‌گذاشتند» (واله اصفهانی، ١٣٨٢: ٦٨٥). ضرورت حفظِ پیوستهٔ دستار بر سر و بسامان بودن آن از نظر عرفی نیز، عامل دیگر در پیدایش قسمیَ از اقسام دستاربندی بوده است. بر این اساس همواره توصیه می‌شده است که «بایدت گنبد دستاری چنان محکم بست/ که به‌هم بر نشود گرچه بیفتد ز منار» (قاری یزدی، ١٣٥٩: ٨٢). نوع دستاربندی حاصل از این «محکم بستن»، اصطلاحاً «دستار معقد» نامیده شده است (ر.ک. واصفی، ١٣٤٩: ج١، ١٦٣). غالباً در منابع، ضمن اشاره به‌دستار معقد از «عقود دستار» نیز سخن به‌میان آمده است؛ مثلاً قاری یزدی در ذکر اهمیت دستاربندی مستحکم در بیت «آن کسانی که میان بند و عقود دستار/ نیک بندند بدانید که صاحب هنرند» (همان: ٦٨)، گرهافکنی‌هایِ نیک در دستار را ستوده است. علاوه بر این موارد، گاه چگونگی بستن دستار با احوالَ درونی دستاربند ارتباط مستقیم داشته است. در بیت «خواجه بی‌عقل است و سرگردان شده/ پیچ دستارش گواهی می‌دهد» (نعمت‌الله ولَی، ١٣٩١: ٦٩٨)، آشکارا به این مطلب اشاره شده است. با توجه به آنچه بیان شد و نیز با توجه به‌شکلهای مفصل و فراگیر موضوعِ دستار و انواعِ دستاربندی در متون ادبی، می‌توان اشارات و مضمونهای ناشی از «چگونگی بستن و قرارگرفتن دستار بر سر» را در ذیلِ دو عنوان کلیِ «دستاربندی به‌شکل عام» و «دستاربندی به‌شکل خاص»، تقسیم‌بندی و به‌قرار ذیل بحثَ کرد:

١ـ١ اشارات و مضمونهای«دستاربندی به‌شکل عام»

در واقع همان‌طورکه هر پوششی «به‌گونه‌ای» در تن قرار می‌گیرد، دستار نیز با پیچاندن

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

به‌دور سر بر جای خود، استوار می‌شده است؛ با وجود این، شکلهایی که دستار بعد از بسته‌شدن به شکل عام و متعارف پیدا می‌کرد، همواره یکسان نبوده است؛ این امر از راه اشارات و مضمونهایی که شاعران خیال‌اندیش و مضمون‌پرداز ایجاد کرده‌اند آشکار است. در واقع این شاعران از راه تصوّر شباهت میان دستاربندی متعارف با عناصری همچون حباب، آسیاسنگ و گنبدِ به‌گوناگونی شکل دستارِ بسته شده به‌سر، چنانکه در مثالهای ذیل دیده می‌شود، اشاره کرده‌اند: «افکنده‌اند بر ابرِ مستان سر برهنه/ همچون حباب دستار در رونمای باران» (کلیم کاشانی، ۱۳٦۲: ۲۵۵، نیز ر.ک. بیدل دهلوی، ۱۳۷٦: ج۲، ۲۷٦)، «آسیا سنگی بر فرق نهد از دستار/ ناو آن آس شود نایش و گردن محور» (قاآنی، ۱۳۸۰: ۲۷۳، نیز ر.ک. سیدای‌نسفی، ۱۳۸۲: ۱٦۸)، «واعظ نه ترا پایه گفتار بلندست/ آواز تو از گنبد دستار بلندست» (صائب، ۱۳٦٤: ج۲، ۱۰٤۰، نیز ر.ک. بیدل دهلوی، همان: ج۱، ٤٦۰). علاوه بر این تصاویر ، شکل «دستارِ بسته بر سر» و حالتهای آن، نزد شاعران خیالپرداز به‌صورت متعدد با شکل گل، غَنچه و شکوفه نیز شباهت یافته است و این شاعران باریک‌اندیش، آن‌گونه‌که در مثالهای ذیل دیده می‌شود، این شباهت را از راه تشبیه و استعاره ابراز کرده‌اند: «دستار گل امروز نگر گشته پریشان/ دیروز، گر از غنچه به‌سر تاج کیان داشت» (نظیری نیشابوری، ۱۳٤۰: ۵۲۵، نیز ر.ک. بهار، ۱۳۸۷: ٦۰)، «قدرت که ورا نامیه چون انگشت است/ بر سر شاخ گل از غنچه نهاده دستار» (سیف فرغانی، ۱۳٦٤: ٦۱)، «رسید شور نسیم بهار و نزدیک است/ که چون شکوفه مرا واشود ز سر دستار» (لاهیجی، ۱۳٦۹: ٦۹، نیز ر.ک. واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۵۳۱).

آنچه در واقع از شکل متعارفِ به‌سر گذاشتن و بستن دستار، بارها محل اشارات شده، پیچ‌وتاب و لایه‌هایی است که این پوشاک به‌دلیل پیچاندن به‌دور سر به خود گرفته است. این پیچش‌ها نه تنها خود مورد اشاره و اسباب خیال‌اندیشی شاعران شده، بلکه عادات قدما در نهادن اشیا در میان آنها نیز آن‌گونه‌که در نمونه‌های ذیل دیده می‌شود، توسط سخنوران اظهار شده است:

۱ـ۱ـ۱ پیچ‌وتاب دستار

در واقع هر دستاری کم و بیش حاوی پیچ‌وتابهایی بوده است. فارغ از این‌که این پیچش‌ها به‌دستار چه شکلی می‌داده، گاه نفس همین پیچ‌وتابها محمل اشارات، مضمونها و تصاویر ادبی مختلف شده است؛ از این‌گونه است آنجا که مولوی و

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

کمال‌الدین اصفهانی به‌ترتیب در ابیاتِ «تن چو عصابه جان چو سر کان هست پیچان گرد سر/ هر پیچ بر پیچ دگر توتوستَ چون دستار من» (مولوی، ۱۳۸٤: ٦۸۰) و «خود در سر تو می‌نشوم هیچ از آنک من/ پر بند و پیچ‌پیچ چو دستار نیستم» (کمال‌الدین اسماعیل، ۱۳٤۸: ۱۹۸)، پیچ‌درپیچی این سرپوش را لحاظ کرده، تشبیهی برپایه آن ایراد کرده‌اند. علاوه بر این بیان ادبی، گاه در اظهار تفاخر، نظیر آنچه در بیتِ «کلهداری است کز یک پیچ دستار / مقامات صد افسر می‌نماید» (مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۹۲)، دیده می‌شود، هر یک از پیچش‌های دستار، اسباب سنجش و قیاسی فخرآمیز قرار گرفته است. گاه نیز این ویژگی دستار، یعنی تودرتو بودن آن، ظرف و محلی مناسب تصور شده است. در ابیاتی نظیر «شیخ و سالوسم ولی ساغرکشی کار من است/ صد هزاران فتنه در هر پیچ دستار من است» (حبیب خراسانی، ۱۳۵۲: ۳)، «زیر هر پیچ او دو صد دغلست/ چون کنی باز پیچ دستارش» (قاآنی، ۱۳۸۰: ٤۷٤) به هر پیچ این سرپوش به این دلیل که محل تلنبار دغل و فتنه است با لحنی قلندرانه و انتقادی اشاره رفته است. این ویژگی از دستار یعنی ظرف و محمل‌بودنِ پیچش آن، علاوه بر عوالم ادبی، آن‌طورکه از اشارات متعدد برمی‌آید در عالم واقعِ نیز مورد توجه بوده و کارکردهایی به این قرار یافته است:

۱ـ۱ـ۱ـ۱ مسواک در دستار

به‌نظر می‌رسد، اشارات اندک به‌رسم نهادنِ مسواک در دستار، ابتدا در شعر امثال قاری یزدی، نظیر آنچه در بیت «در مقام عمایم کَه دو صد اسرار است/ غیر مسواک درو آمده ره کرد نکرد» (قاری یزدی، ۱۳۵۹: ۵۹)، دیده می‌شود، نمود یافته است؛ اما رفته‌رفته بویژه در دورهٔ صفویه نزد شاعرانی همچون صائب، دستاویز اشارات و مضمونهای متعدد شده است. اشارهٔ صریحی در مجالس جهانگیری وجود دارد که نشان می‌دهد «مسواک در دستار نهادن» در نواحی شمال شرقی ایران، رسمی رایج در میان اهل صلاح بوده است. به‌گفتهٔ نویسنده مجالس جهانگیری، زمانی که جهانگیرشاه گورکانی در مجلسی، تاج اختراعی شاه عباس را از نظر گذراند، «فرمودند که این تاج به‌مسواکِ طالب علمانِ ماوراءالنهر می‌ماند که بر سر می‌زنند!» (عبدالستار لاهوری، ۱۳۸۵: مجلس هشتاد و سه). بر این اساس می‌توان گفت این رسم از این ناحیه به‌دیگر نقاط، حتی تا هند، محل حکومت جهانگیرشاه کشیده شده و در ادبیات بازتاب یافته است. سیدای نسفی شاعر خطه ماوراءالنهر، که مسواک در دستار نهادن در آنجا رایج بوده در ابیات «از آفت ستاره

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

دمدار الحذر/ مسواک زاهد از سر و دستار می‌کشم» (سیدای نسفی، ۱۳۸۲: ۳۲۰) و «با فش و مسواک، زاهد را به‌کوی خویش دید/ خنده زد گفتا سری نبود به دستاری مرا» (همان: ۱۸۱) به این رسم اشاره کرده است. همان‌طورکه در اشارهٔ نسفی هم دیده می‌شود، سخن از مسواکِ نهاده در دستار، غالباً ناظر به‌حالات صلاح‌جویان است. چهار بیتِ «حذر ای زاهد مسواک به‌سر/ عقرب و نیش چه معنی دارد» (بیدل دهلوی، ۱۳۷٦: ج۱، ۸۱۵)، «چو تاک سرزده، مسواک گشت اشک افشان/ به‌فرق زاهد خشک از رطوبت سرشار» (صائب، ۱۳٦٤: ج٦، ۳۵۵۲)، «زاهدان را امشب از ترخنده‌های انفعال/ سبز شد مسواکها در گوشه دستارها» (لاهیجی، ۱۳٦۹: ۱۵۷) و «ببین بر رزق زاهد خنده گلهای بد نامی/ مبین کز گوشه دستار او مسواک می‌روید» (عرفی شیرازی، ۱۳۷۸: ج۱، ۵۹۸)، هر یک شاهد دیگری است بر آنچه بیان شد؛ به‌عبارت دیگر نهادن مسواک در دستار، نظیر نشانه‌هایی همچون تسبیح و سجاده بر زهد و زاهدی دلالت می‌کرده است.

۲-۱-۱-۱ مکتوب و نامه در دستار

درادب فارسی برخلاف قراردادن مسواک در دستار، نهادن مکتوب در این سرپوش، تاریخ دیرینه‌تری دارد. خاقانی در دو بیت «چون زبان ملک سخن دارد من از صدر رسول/ در سر دستار منشور زبان آورده‌ام» (خاقانی ،۱۳۸۲: ۲۵۸) و «منشور فقر به‌سر دستار توست رو/ منگر به‌تاج تاش و به‌طغرای طغان» (همان: ۳۱۳) از سر مفاخره، خود را دارندهٔ نامهٔ (مجازاً: حُکم) فرمانروایی ملکِ سخن و فقر و تجرد دانسته است؛ این قراردادنِ نامهٔ فرمان در دستار به‌نظر می‌رسد از آداب درباری بوده است (رک. جملی کارری، ۱۳٤۸: ۱۲۱)؛ اما فراتر از این شواهد، معروفترین شاهد از قراردادن مکتوب در دستار آنجا است که حسام‌الدین چلبی از مریدانِ دل‌سپردهٔ مولوی از وی می‌خواهد که کتابی به‌وزن منطق‌الطیر عطار برای آموزش مریدان بنگارد. مولوی که پیش از این درخواست، نزد خود هیجده بیت آغازین مثنوی، یعنی نی‌نامه را سروده بود با این خواهشِ مرید، «فی‌الحال از سر دستار مبارکِ خود، جزئی که شارح اسرار کلیّات و جزئیّات بود به‌دست چلبی حسام الدین داد» (افلاکی، ۱۹۵۹م: ج۲، ۷٤۰).

در ادب فارسی، قراردادن نامه در دستار، گاه کنایه از ترکِ نامه‌خوانی و نامه‌نگاری است؛ این کنایه عمدتاً زمانی ایراد می‌شود که نوبت کامجویی و کامیابی فرارسیده باشد. در بیت «تا به کی نامه بخوانیم گه جام رسید/ نامه را یک نفسی در سر دستار زنیم»

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

(مولوی، ۱۳۸٤: ٦۲۳)، رسیدن به‌جام، اسباب ترک نامه شده است. در هفت اورنگ جامی نیز در ابیات «نامه در هجر، نزهت بصر است/ لَیک یوم‌التلاق درد سر است ـ چون رسد روز وصل دست به‌یار/ نامه را جای به‌سر دستار ـ ور شوی از جمال او محجوب/ فکر در نامه کردن آید خوب» (جامی، ۱۳۷۸: ج۱، ۱۵۰)، پرداختن به نامه به گاهِ وصل، بی‌محل دانسته شده است.

۳-۱-۱-۱ پول در دستار

بنا بر شواهدی همچون بیتِ «سیم به‌دست آر زان کسی که نهادت/ بهر جماعِ تو سیم بر سر دستار» (سوزنی، ۱۳۳۸: ۹٦)، چین و تاب دستار علاوه بر مسواک و نامه، جایی مناسب برای قراردادن و نگهداشت پول نیز بوده است. در واقع تعداد این نوع شواهد و قرائن در منابع ادبی و حتی دیگر منابع (ر.ک. مجدی، ۱۳٦۲: ۳٦۵ و واصفی، ۱۳٤۹: ج۲، ۱۳٦) در مقایسه با شواهدِ نهادنِ مسواک و نامه در دستار، بسیار اندک است؛ با این حال همین تعداد اندک، ابعادِ این نوع رفتار، یعنی نهادن پول در دستار را تا حد بسیاری آشکار کرده است؛ بر این اساس آن‌گونه که از بیتِ «آن سیم مرا ده که نگهدارمش از دزد/ پنهان کنم اندر شکن جبه و دستار» (قاآنی، ۱۳۸۰: ٤۲٤) بر می‌آید، کارکرد دستار فقط نگهداشت صرف پول نبوده است بلکه چین و شکن‌های آن به‌عنوان مخفیگاه، این امکان را فراهم می‌کرده است که پول از دیدرس و دسترس دزدان به‌دور و محفوظ باشد. از سوی دیگر در صورتی پول در دستار نهاده می‌شده است که این سرپوش، مستحکم و استوار باشد وگرنه طبق شاهدِ شعری دیگر از قاری یزدی در بیتِ «با آنکه یک درم نتوان بست اندرو/ دستار کهنه بینَ که مرا سرفراز کرد» (قاری یزدی، ۱۳۵۹، ٦۳) از بیم از دست‌رفتن دارایی، پول در دستار مندرس نهاده نمی‌شده است.

۲ـ۱ اشارات و مضمونهای «دستاربندی به‌شکل خاص»

علاوه بر شکل عمومی بستن و گذاشتن دستار، که شرح آن گذشت، این سرپوش بنابر شواهد منابع به‌شکلهای دیگری نیز به‌سر بسته و نهاده می‌شد؛ از این‌رو به‌همراه شکل عمومی دستاربندی، شکلهای خاصِ این عمل نیز چه از طریق اشارات مستقیم و چه از طریق بیان شاعرانه بارها اظهار شده است. این شیوهٔ خاص دستاربندی دلایلی داشته است که ضمن ذکر هر یک، به آنها نیز اشاره خواهد شد.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

۱-۲-۱ دستاربندی کج (دستارکج‌نهادن)

اشارات مرتبط با کج‌نهادن این سرپوش حاکی است که این عمل بر چند حالت و واکنش مختلف دلالت می‌کرده است. طبق بیت «ز اول بامداد سرمستی/ ورنه دستار کژ چرا بستی؟!» (مولوی، ۱۳۸٤: ۱۲۳۰)، کج‌بستن دستار که خلاف عرف بوده، گاه ناشی از لایعقلیِ برآمده از مستی بوده است. این نوع دستاربندیِ بی‌ارادی، که لابد نابسامان بوده، اسبابِ اشارات مختلف در ادب فارسی شده است؛ در این راستا صائب در بیت «اگرچه مستی حسن از سرش برده است بیرون خط/ز پرکاری همان دستار را مستانه می‌پیچد» (صائب، ۱۳٦٤: ج۳، ۱۳۷۱ و ج۳، ۱٤۸٤) از طرز «مستانه‌پیچیدن دستار» سخن رانده است. طبق اشاره این شاعر، دستارِ مستانه علاوه بر کجی، روی زمین نیز کشیده می‌شده است (همان: ج۳، ۱۳٤۷ و ج۵، ۲۸۱۱). دیگر عامل کج‌نهادن دستار، که بر خلاف دستاربندی مستان، معمولاً از سر اراده صورت می‌گرفت، ابراز تفاخر و کبر بوده است. بر این اساس در ادب فارسی «دستار کج‌نهادن» به مانند «کله کج‌نهادن»، کنایه از غرور و تفاخر است؛ این امر همان‌طورکه در بیت «از سر کلاه حسن نهد شاه اختران/ خوبان ز راه ناز چو دستار کج نهند» (ابن‌یمین، ۱۳٤٤: ۲۲۸)، دیده می‌شود از معشوقان/ محبوبان نیز سر می‌زده و در توصیفاتِ غنایی از اطوار آنها بدان اشارات متعدد شده است؛ اما شکل عمومی‌تر و ناستودهٔ «کَج‌نهادن دستار»، نظیر آنچه در ابیات «از سر خوان تهی سرپوش یک جانب کند/ هر سبک مغزی که بر سر کج نهد دستار را» (صائب، ۱۳٦٤: ج۱، ۳۱) و «نه زان است این همه واخواست تا تو بنشینی/ ز کبر ریش کُنی راست، کژ نهی دستار» (عطار، ۱۳۸٤: ۷۸۸) دیده می‌شود، اغلب از جاه‌طلبان و اهل غرور سر می‌زده است. دلالت نمادین دستارِ کج بر غرور و سرزنشی که از این عمل نصیب دستاربند می‌شد، آن‌طورکه در بیت «خواهم کله و از پی آن خواهم تا تو/ ما را نزنی طعنه به‌کج بستن دستار» (فرخی سیستانی، ۱۳۸۵: ۸۲)، دیده می‌شود، ظاهراً چنان ناگوار بوده که شخص بناچار در پی رهاندنِ خود از پیامد آن برمی‌آمده است. علاوه بر این موارد، در ادب فارسی تفاخر از طریق معنای کنایی «دستار کج‌نهادن»، آن هنگام که شاعران، طبق سنت ادب فارسی بر مقام سخنوری خود بالیده‌اند، نیز بروز کرده است. بیت «راستی طبعش استاد منست/ کج نهم بر فرق دستار سخن» (کلیم کاشانی، ۱۳٦۲: ۲۵۸) از این نوع مفاخره‌هاست که شاعر در تمجید مقام استاد و پایگاه سخنوری خود، ایراد کرده است.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

۲-۲-۱ دستاربندی تَحت‌الحَنَکی

در این شکل از دستاربندی، «دنبالهٔ عمامه را از یک‌سوی به‌زیر حنک (چانه) گذرانند و از دیگر سوی به‌دوش افکنند» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیلِ تحت‌الحَنَک). از آنجا که طبق برخی روایات به‌گذراندن دنباله دستار از زیر چانه سفارش شده (ر.ک. حر عاملی، ۱٤۰۹: ج٤، ٤۰۳، و طوسی، ۱٤۰۷ق: ج۲، ۲۱۵)، این‌گونه از دستاربندی بویژه میان فقها و عابدان مرسوم بوده است. ابوعلی سینا در بیان کسوت خود در آنجا که می‌گوید «لباس و هیأت من عبا و عمامه و تحت‌الحنک بود به‌شیوهٔ فقها ... .» (راوندی، ۱۳۷۸: ج۷، ٦۹) به‌صراحت، لباس صاحبان این رفتار را نشان داده است (نیز رک. مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ج۳، ۳٤٤). علاوه بر متون دینی در منابع ادبی نیز به‌گونه‌های مختلف، اشارات متعدی به‌خاستگاه تحت‌الحنک و طایفه‌ای شده است که چنین طرزی در دستاربندی داشته‌اند. یغمای جندقی ضمن حسن تعلیلی در بیت «ترا تحت‌الحنک، عابد، نبی دانی چرا فرمود/ چو مجنون به‌حکمت خواست بر گردن نهد بندت» (یغمای جندقی، ۱۳٦۷: ج۱، ۱۰٦)، منشأ دینی تحت‌الحنک و صاحبان آن (عابدان) را ذکر کرده است. در واقع این عمل در کنار دیگر ملزومات، آن‌گونه که در ابیاتِ «مسح و تحت‌الحنک و سبحه و مسواک و عصا/ بگرفتند و برفتند سه شیخ رهبر» (حبیب‌خراسانی، ۱۳۵۲: ۲۵۸) و «یا به تسبیح و به‌عمامه و تحت‌الحنک است/ انتخابات شد و اول دوز و کلک است» (بهار، ۱۳۸۷: ۱۷۹)، دیده می‌شود، سیمای متعارف زاهدان و عابدان را شکل می‌داده است. بر این اساس در ادبیاتی که در آن ریای زاهدان و عابدان از زوایای مختلف انتقاد شده است، عمل «تحت‌الحنک» نیز دستاویزی مناسب برایِ طعن و ردِ گستردهٔ آنها شده است (رک. صائب، ۱۳٦٤: ج٤، ۱۷۵۷و عارف قزوینی، ۱۳۸۰: ۲۵۹)؛ اما در این میان، تصویر «بند» و «دام»، تصویر غالب از «تحت‌الحنک» است که همان‌طورکه در ابیاتِ «رشته تحت‌الحنک بر چین که وقت صید نیست/ در ره خاصان منه‌ای شیخ دام عامه را» (حبیب‌خراسانی، ۱۳۵۲: ٦٤) و «دام بر دوش ز تحت‌الحنک اندر پی صید/ دانه از سبحه به‌کف، مست امامت باشی» (همان: ۲۱۱) ملاحظه می‌شود در خدمت مفهوم انتقاد و طعن قرار گرفته است. علاوه بر سخن از «بندودام» در ترسیم تحت‌الحنک، تصویرسازی از این نوع دستاربندی برای طعن و انتقاد، نظیر آنچه در شواهدی همچون «چند یابیم چمد شیخ و گروهی به ریا/ همچو تحت‌الحنک افتاده بدور و بر او» (جیحون یزدی، ۱۳٦۳: ۲۳۱) و «رشته

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

تحت‌الحنک از بر عمامه‌اش/حلقه زنان چون افق از بر چرخ برین» (قاآنی، ۱۳۸۰: ۷۲۳) ذکر شده به‌شکلهای دیگری نیز روی می‌داده است. علاوه بر اینها گاه دستاربند برای گریز از دست دشمنان یا عبور از ازدحام آشنایان، عمل «تحت الحنک» را فراتر از «چانه» برای پوشاندن تمام سروصورت انجام می‌داده است (رک. مشکور، ۱۳۵۰: ۳۲٤ـ ۳۲۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ج۱۲، ۲۸۵). براین اساس دزدان نیز از بیم شناخته‌شدن، خود را در دستار مخفی می‌کرده‌اند. حکیم رکنای کاشانی در بیت «صد شکر که در جهان نبستم هرگز/ تحت‌الحنکی بقصد دستار کسی» (صفا، ۱۳۷۸: ج۵، بخش۲، ۱۱۹۸) به این عمل دزدان در دزدی دستار اشاره کرده، که از دزدیهای مرسوم بوده است.

۳-۲-۱ دستاربندی آشفته

یکی از اشارات پربسامد به‌کیفیت دستارِ بسته بر سر در ادب فارسی، اشاره به‌پریشانی این سرپوش است. این اشارات حاکی است که پریشانی دستار به‌دلایل مختلفی روی می‌داده است. برخورد چیزی به‌سر (ریختن خاکستر بر سر جنید)، عطسه و رقص صوفیانه که به‌ترتیب در ابیات «همی گفت شولیده دستار و موی/ کف دست شکرانه مالان به‌روی» (سعدی، ۱۳۵۹: ۱۰۱)، «من کجا و این قدر تاب تزلزلهای عشق/ عطسه گل می‌کند آشفته دستار مرا» (لاهیجی، ۱۳٦۹: ۱٤۲)، «همچو دستار که آشفته شود وقت سماع/ قاری این شعر تو در البسه حالی دارد» (قاری‌یزدی، ۱۳۵۹: ۷۵)، اظهار شده از جمله دلایلی بوده است که دستار را نابسامان می‌کرده است. علاوه بر این عوامل، جماعت رندان و لاابالیها، طبق شاهد «با لاابالی مشربان خوش بر سر میدان در آ/ دستار را آشفته کن تابی بر آن رندانه ده» (وحشی، ۱۳۹۲: ۳٦۳)، خود، دستار را آشفته و به‌طرزی خاص در سر می‌نهاده‌اند.

در میان تمام این عوامل، هیچ یک به‌اندازهٔ شور و مستی، موجب پریشانی دستار نبوده است. در سرتا سرِ آن نوعِ از ادبیاتی که راوی عشق و مستی است، اشاره به این عاملِ آشفته‌ساز به‌صورت برجسته به‌چشم می‌خورد. در این گستره، آشفتگیِ سرپوش خود به‌تنهایی دلالت بر مستی دستاردار دلالت می‌کرده است. در مثال «آن‌قدر شور نیست در سر تو/ که پریشان شود تو را دستار» (رضی‌الدین آرتیمانی، ۱۳۸۵: ۱٤۱) که حاوی دلالتی باریکتر است، میزان آشفتگی دستار با میزانِ شور و مستی دستاربند ارتباطی مستقیم پیدا کرده است. در واقع آشفتگی دستار، آن‌گونه‌که در ابیاتِ «نهادی سر به بد

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

مستی و با دستار آشفته/ به بازار آمدی خوش باده رندانه‌ای خوردی» (وحشی، ۱۳۹۲: ۱۵۹)، «صوفی سرخوش از این دست که کج کرد کلاه/ به دو جام دگر آشفته شود دستارش» (حافظ، ۱۳۸۵: ۳۸۱)، دیده می‌شود، نتیجه بلافصل و قطعی باده‌نوشی و باده‌بویی است (نیز رک. صائب، ١٣٦٤: ج١، ١٢٧ و حزین، ١٣٧٤: ٣٦٣). این نتیجه چنان در اذهان و اعیان بروز و ظهور داشته است که حتی در سنتهای ادبی، آشفتگی دستارِ میخواران، نظیر آنچه در بیت «پالان خر ز دوشش وارونه شد تو گفتی/ دستار باده نوشی است در بزم می فروشی» (ادیب الممالک، ۱۳۷۸: ج۲، ٦٢٣) دیده می‌شود، اسباب تشبیهات و القائات ادبی شده است. در واقع می‌توان گفت پریشان دستاریِ ناشی از شور و مستی، معنای چند وجهی در ادب فارسی ایجاد کرده به‌گونه‌ای که این نوع پریشانی، کنایه از بی‌تعلقی و فراغت از قید و رسوم شده است؛ به عبارت دیگر در این بستر، دستارِ آشفته، نشانه‌ای است که یا بر دستاربند دلشده و سرسپردهٔ مطلق دلالت دارد و یا وی را در راهی نشان می‌دهد که به‌واسطهٔ آن راه در صدد یا در حال عبور از نفس و قیود خودبینی و رهایی از ملاحظات عرفی و قالبی است.

۲. اشارات و مضمونهای مرتبط با کمیت و کیفیت دستار

علاوه بر طرز بستن دستار و چگونگی قرارگرفتن آن در سر، که موجب اشارات و باریک‌اندیشی‌های مختلف شده، امور مرتبط با کمیت دستار (اندازه، سنگینی) و کیفیت آن (جنس، رنگ، آراستگی و متعلقات و اجزای متصل به‌دستار) نیز وجوه دیگری از دستار و عمل دستاربندی است که از سوی شاعران و ادیبان بسیار مورد توجه قرار گرفته است؛ به مانند «طرز بستن دستار و چگونگی قرارگرفتن آن در سر»، مطالب دو عامل «کمیت و کیفیت دستار» نیز علاوه بر اظهار با بیان مستقیم، گاه با تخیل شاعرانه و از راه مضمون‌سازی ابراز شده است. هر یک از مصداقهای ناظر به‌کمیت و کیفیت دستار، ذیلاً بیان می‌شود و هر جا مطلب اقتضا کند، زمینه‌های شکل‌گیری، تداوم و اهمیت این دو عامل، ذکر خواهد شد.

۲-۱ اندازه دستار

بنابر گزارش منابع، دستارداران گاه با حجیم ساختن دستار خود، آن را اسباب تشخّص و اظهار جاه می‌کردند؛ از این دست است رفتار قاضی القضات خراسان آنجا که «در

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

بزرگی دستار و... مبالغه بسیار می‌نموده‌اند» (واصفی، ۱۳٤۹: ج۲، ۱۵۲)؛ اما معروفترین و صریحترین گزارش در منابع ادبی، دربارهٔ شکل و هدف چنین عملی در دفتر چهارم مثنوی ذکر شده است که در آن، فقیهی ژنده‌ها (تکه‌های پارچه) در سرپوش خود نهاد «تا شود زفت و نماید عظیم / چون درآید سوی محفل در حطیم» (مولوی، ۱۳۷۳: ج٤، ۵۵۲). به‌نظر می‌رسد چنین عملی در میان دستاردارانی که در پی جاه بوده‌اند، شایع بوده است؛ زیرا در سرتاسر ادبیاتی که در آن جاه‌طلبی این طایفه به‌انتقاد گرفته شده، بزرگی دستار آنها همواره دستاویزی مناسب به‌دست منتقدان داده است؛ همان‌طورکه در شواهدی همچون «ورنه دست از دامن کوته کنید/ معرفت باید نه دستار دراز» (نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ج۱، ۱۲۲۹)، «غافل ز سیر عالم انوار مانده‌ای/ در عقدهٔ بزرگی دستار مانده‌ای» (صائب، ۱۳٦٤: ج٦، ۳۵۳٦، نیز رک حبیب‌خراسانی، ۱۳۵۲: ۵، و اوحدی، ۱۳٤۰: ۵۷۷) دیده می‌شود، بارها بزرگی دستار و نکوهش آن قید شده است. در راستای چنین انتقاداتی، سخنورانی که دربارهٔ این موضوع مضمون‌سازی کرده‌اند، گاه همچون بیت «تو گِرد فشّ و دستار بلندش/ نگردی تا نیفتی در کمندش» (عطار، ۱۳۸٦(ب): ۱۵۰)، بلندیِ دستار را اسبابِ شکارِ ساده‌دلان تصویر کرده‌اند. گاه نیز آن‌گونه که در بیتِ «خلقیست زین جنون‌زار عریان بی‌تمیزی/ دستار تا به زانو، شلوار تا به گردن» (بیدل دهلوی، ۱۳۷٦: ج۲، ٦۳۸ و نیز رک. همان: ج۱، ۸۱۵) دیده می‌شود، بزرگی دستار از سوی آنها با لحنی طنزآمیز، اسباب تمسخر و تحقیر شده است. می‌توان گفت کلان ساختنِ دستار عموماً برای کسبِ جاه در میان عامهٔ ساده‌دل صورت می‌گرفته است؛ اما گاه بنابر اشاراتی همچون «پس کنی فخر از لباست بر فقیر/ خویش را سازی ز نعمت چون امیر– می‌کنی در دهر دستارت بزرگ/ تا دهد دخلی ترا آن میر ترک» (عطار، ۱۳۸٦(ب): ۲۰۷) برای جلب نظر امیران و حکام نیز به این عمل توسل جسته می‌شده است.

۲ـ۲ گرانی دستار

دستار بزرگ، طبعاً به‌سنگینی آن منجر می‌شد؛ به‌عبارت دیگر همان‌طورکه داراشکوه در بیت «به‌قدر مال باشد سرگرانی / به‌قدر پیچ باشد بار دستار» قید کرده، هر چه پیچ‌وتاب زیاد می‌شد برگرانی آن افزوده می‌شد. بنابر شواهدی همچون «هر که به جوبار بود جامه بر او بار بود/ چند زیانست و گران خرقه و دستار مرا» (مولوی، ۱۳۸٤: ٦۵) و «تن را

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

بدهیم و جبه بر سر/ از سر برهیم و بار دستار» (فیض‌کاشانی، ۱۳۷۰: ۱۹۹، نیز رک صائب، ۱۳٦٤: ج٥، ۲۸۱٦)، گله از سنگینی دستار و اندیشهٔ رهایی از آن، محور اصلی اشارات به «گرانی دستار» است. در کنار این رویکرد، همان‌طورکه «بزرگی» دستار مورد انتقاد و اسباب تمسخر بوده است، «گرانی» دستار نیز در موارد متعدد از جمله در بیتهای «نه چو دستار او بزرگ و گران/ نه چنو ریش انبهی دارم» (حبیب‌خراسانی، ۱۳۵۲: ۷٤) و «گر از دستار سنگین، چهر جان رنگین شدی، بودی/ زیارتگاه جانها گنبد قابوس جرجانی» (قاآنی، ۱۳۸۲: ۸۰٦)، موجب تخطئه و اسباب رد و طعن آن شده است. در گسترهٔ ادب فارسی علاوه بر عاملِ بزرگی، که مسبب سنگینی دستار ذکر شده، مستی نیز در پیدایش این حالت دخیل دانسته شده است؛ بدین معنی که رخوت ناشی از می‌زدگی، حمل دستار را بر مخموران گران می‌کرده است. صائب و هلالی جغتایی به‌ترتیب در ابیات «سر سبک چون شد ز می، دستار می‌گردد گران/ وقت طوفان کف به دریابار می‌گردد گران» (صائب، ۱۳٦٤: ج٦، ۲۸۹٦) و «بس که مخمورم، گرانی می‌کند دستار من/ می فروشان از سر من این بلا را وا کنید» (هلالی جغتایی، ۱۳٦۸: ۷۸)، این موضوع را به‌گونه‌ای برجسته، اسباب مضمون‌سازی و اشارات خود کرده‌اند. البته ظرفیتی که دستار گران برای اظهارات ادبی ایجاد کرده به این اشارات منحصر نشده است بلکه سخنوران از راه تخیل و تصویرسازی در مثالهایی همچون «چو از دستار سنگینم نگردد کار رنگینم/ چرا بر سر گذارم گنبد قابوس جرجانی» (قاآنی، ۱۳۸۰: ۷۹٤)، «این زاهدان خشک به این گردن ضعیف/چون بر زیر گنبد دستار می‌روند» (صائب، ۱۳٦٤: ج٦، ۳٦۲٦) با تشبیه دستار بزرگ و گران به گنبد، تصورات و تلقیات خود را نسبت به این پوشاک و صاحبان آن اظهار کرده‌اند.

۳-۲ جنس دستار

در ادبیات فارسی در میان اقسام اشارات و مضمونهای مرتبط با دستار، گاه نیز به جنس این سرپوش توجه شده است. از بررسی شواهد بسیاری که از گسترهٔ ادبیات فارسی برای بررسی «جنس» دستار در این پژوهش جمع‌آوری شده، می‌توان گفت سخن از «جنسِ» دستار، عمدتاً در حد اشاره به آن باقی مانده و توجه به آن، کمتر به مضمون‌سازی منجر شده است. غالب این توجهات و اشارات البته ناظر به‌جنس «گران و نفیس» این سرپوش است. بر این اساس از دستار قصب (نوعی ابریشم)، ابریشم،

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

بُندقی(نوعی کتان گرانبها) و خز در شواهد مکرری همچون «از قصب دستار و ز خز جامه داشت/ گوییا ملک جهان را نامه داشت» (عطار، ۱۳۸٦(الف): ۳٤٤)، «ز سرفرازی دستار بندقی چه عجب/ بعقدش ار نرسیدست دست کوتاهم» (قاری یزدی، ۱۳۵۹: ۹۳) و «دستار خز و جبهٔ خارا نکوست لیک/ تشریف وعده دادن استر نکوتر است» (خاقانی ۱۳۸۲: ۷۷)، سخن به‌میان آمده است. در اشاره به‌جنس دستار، گاه «محل تولید» آن نظیر سمرقندی، دمشقی، سگزی مورد توجه واقع شده است (رک. قاری یزدی، ۱۳۵۹: ۸٦ و ۱۲٦، و ادیب‌الممالک، ۱۳۷۸: ج۱، ۳۰٦). علاوه بر اینها، اشاره به‌جنس دستار در جایی که ادیبان، حکیمانه در صدد آموزش برآمده اند نیز نمود پیدا کرده است. در چنین اشاراتی به‌اقتضای مطلب، گاه جنس این سرپوش ذکر شده است؛ مثلاً سعدی در بیت «میفزار گردن به دستار و ریش / که دستار پنبه ست و سبلت حشیش» (سعدی، ۱۳۵۹: ۱۰٦) در بر حذر داشتن از غرور و گردنکشی، جنس دستار را از سر تحقیر یادآور شده است (نیز رک. ناصرخسرو، ۱۳۸۸: ٤٦۱).

٤-۲ رنگ دستار

به مانند جنس دستار از رنگ آن نیز در منابع، بارها یاد شده است. در واقع علاوه بر متون ادبی در متون تاریخی و اجتماعی نیز چشم‌انداز وسیعی از کاربرد رنگ دستار ترسیم شده است. در این منابع رنگ این سرپوش عمدتاً اسباب تشخص فرد یا پیروان مذهب و مسلکی در میان دیگران شده است (ر.ک. دینوری، ۱۳۸۳: ۱۲۲، مشکور، ۱۳۵۰: ٤۹۷، تتوی و آصف‌خان قزوینی، ۱۳۸۲: ج۷، ٤٤۳۰، نوایی، ۲۵۳٦: ۱۵۰ و خواندمیر، ۱۳۸۰: ج۲، ۱۹٤). وجه غالب دیگر در استفاده از رنگ دستار در این متون، وجه عاطفی رنگ این سرپوش است که در اظهار تألمات ناشی از عزا اهمیت یافته است (رک. بیهقی، ۱۳۷٤: ج۲، ٤٤۱ و حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ج٤، ۸۵۰). بنابر آنچه بیان شد در واقع رنگ دستار بر جایگاه اجتماعی، طرز اندیشه و حالات روحی دستاربند، دلالت چشمگیر داشته است. در ادبیات فارسی نیز رنگ دستار بویژه رنگ سفید آن، به‌فراوانی کارکردِ نشانه‌ای یافته است. در واقع این رنگ، رنگ صلاح و زهد بوده است. بنابراین دستاربندانی همچون زهاد و شیوخ، پیوسته براساس سفیدی دستارشان مورد توجه بوده‌اند؛ این توجه نظیر آنچه در ابیات ذیل دیده می‌شود، عمدتاً لحنی انتقادی دارد و گاه مطلب به‌مانند سرودهٔ قاآنی از انتقاد فراتررفته به تخطئه و هجو انجامیده است: «ای شیخ به تدبیر امل بیهده حرفی/ دستار به

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

کهسار میفکن تل برفی» (بیدل دهلوی،۱۳۷٦: ج۲، ۷۸۲)، «به‌دل پاک نظر کن نه به‌دستار سفید/ سطحیان را نظر از بحر گوهر بر زبدست» (صائب، ۱۳٦٤: ۲ج، ۷۱۷ و ٤ج، ۱۷٦۲)، «سپید است دستار لیکن مذهب/ سیاه است جبه ولی رنگ بسته» (خاقانی، ۱۳۸۲: ۹۱۷) و «دستار به صابون زده زان گونه که گفتی/پ پچیده سرین صنمی ساده به‌سر بر» (قاآنی، ۱۳۸۰: ٤٤٥).

در راستای این اشارات، گاه این رنگ دستارِ اهل صلاح از راه تشبیه، نظیر آنچه در ابیاتِ «کوه برفی است ز دستار تعین عالمَ/ ما به‌کنجی نگریزیم ز سرما، چه کنیم» و «از بنایِ استوار شرع با آن محکمی/ غیر برفین گنبد دستار در عالم نماند» (صائب، همان: ج۵، ۲۷۵۵ و ۳ج، ۱۲۱۲)، دیده می‌شود، اسباب تصویرسازی (کوه برف و برفین گنبد) نیز شده است. علاوه بر ساحت زهد و صلاح، توجه به‌سفیدی دستار، بویژه در شعر صائب تصاویر دیگری در پی آورده است؛ به این صورت که این شاعر به‌فراوانی سفیدی‌ای که از گریه بسیار بر چشم عارض می‌شود با تشبیه به‌سفیدی دستار و تلمیح مکرر به‌ماجرای حضرت یوسف و پیر کنعان(ع) در ابیاتی همچون «دیده چون دستار کن از گریه کز چشم سفید/ کعبه دیدار دارد جامه احرام ها» (صائب، ۱۳٦٤: ج۱، ۱٥٦) «نیست بی‌خورشید عالمتاب صبح انتظار/پیر کنعان بوی وصل از چشم چون دستار یافت» (همان: ج۲، ٦۷۹) کرده است. علاوه بر این موارد، دستار رنگین در وصف طبیعت نیز نمود برجسته‌ای یافته است. ناصر خسرو در بیت «درختانت همی‌پوشند مبرم/ همی‌بندند دستار طبرخون؟» (ناصرخسرو، ۱۳۸۸: ۱٤٤)، دستار طبرخون (سرخ) را استعاره از شکوفه قرار داده است. خاقانی نیز در بیت «تا زورقی زرین گم شد ز سر گلبن/ کوه از قصب مصری دستار همی‌پوشد» (خاقانی، ۱۳۸۲: ٥۰۰) با عنایت به رنگ قصب مصری، دستار را استعاره از برف گرفته است که موجب سفیدی کوه هنگام پاییز و زمستان می‌شود (نیز ر.ک. ناصرخسرو، همان: ۳۷٤ و قاآنی، ۱۳۸۰: ۳۸۳).

۵-۲ آرایش دستار

در میان پوشاک، سرپوشها نیز به‌دلایلی از جمله قرارگرفتن آنها در بالاترین قسمت بدن از حیث جلوه‌گری و ابراز جاه، اهمیت فراوان داشته است؛ از این‌رو به‌شکلهای گوناگون این نوع پوشاک آراسته می‌شد. اشارات منابع حاکی است که آراستن دستارها، گاه از طریق به‌کار بستن مواد گرانبها صورت می‌گرفت و گاه نیز به‌دلیل درج و الصاق

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

ادواتی که در اصل گرانبها نبود، این پوشاک، مزین و آراسته می‌شده است. دستار مرصع (جواهرنشان) و زرین، نمودار اصلیِ دستارِ آراسته در شکل اول است که هم در منابع تاریخی و هم در منابع ادبی بدان اشاره شده است؛ مثلاً وقتی که طغرل، سلطان سلجوقی به‌بغداد نزد خلیفه رفت «با دستاری مشک‌آلود و طلایی ویرا خلعت کردند» (بنداری، ۲۵۳٦: ۱٦ نیز ر.ک. نوایی، ۱۳٦۰: ۱۲). در منابع ادبی اغلب در اشاره به‌دستار مرصع، شکل «زرین» آن لحاظ شده است. قاری یزدی چنین دستاری را در بیت «سلطان همه رختی دستار طلا دوزست/ کش از علم ترکست هم تختی و هم تاجی» (قاری یزدی، ۱۳۵۹: ۱۱۵)، سلطان لباسها نامیده است. نکته در خور توجه دیگر این است که اشارات عمده به‌دستار زرین در آن دست از منابعِ ادبی روی داده است که لحنی آموزشی دارد. دستار زر در مثالهای «دنیا طلبان همیشه جویا/ دستار زر و قبای اطلس» (مشتاق اصفهانی، ۱۳٦۳: ۱٤٤)، «خود جامه در برت هست دستار بر سرت هست/ گر بیم محشرت هست زرتار گو نباشد» (واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۱۸۲)، محبوبِ دوستارانِ دنیا و اهل تکلف دانسته شده و مکرر از جستن و بستن آن، پرهیز داده شده است؛ اما نوعی دیگر از آرایش دستار بوده است که همان‌طورکه بیان شد از بستن تزییناتی که به‌خودی‌خود نفیس نبوده، ایجاد می‌شده است. «پر» یکی از این ادوات زینت بخش بوده است که دلیران و پهلوانان آن را به‌سرپوش می‌زدند (کاشانی، ۱۳۸٤: ۲٤۹، نیز ر.ک. درویل، ۱۳۷۰: ۳۲۱ و خواندمیر، ۱۳۸۰: ج۳، ٤). می‌توان گفت این عاملِ زینت‌بخش، به‌رغم برخی اشارات به آن در منابع گوناگون در آثار ادبی بازتابی نیافته است و جستجو برای یافتن شواهدی برای آن به‌جایی نرسید؛ ولی برخلاف این، آنچه در دیوان شاعران به‌صورتی چشمگیر اسباب تزیین دستار ذکر شده، «گل» است که در ابیاتی نظیر «نیست بی‌آرایش عاشق استعداد شوق/ موی سر کافیست بر دستار مجنون گل مبند» (بیدل دهلوی، ۱۳۷٦: ج۱، ۸۰۹) و «خبرش نیست ز تعجیل بهاران ورنه / گل به آرایش دستار نمی‌پردازد» (صائب، ۱۳٦٤: ج٤، ۱٦۳۹)، آشکارا بدان اشاره شده است. در واقع این عامل آرایشی در کلام برخی شاعران سبک هندی نظیر صائب، عرفی و برخی هندیان پارسیگوی نظیر بیدل و غالب دهلوی حضوری برجسته دارد و اسباب مضمون‌سازیهای بسیار شده است؛ با وجود این در کلام سخنوران پیشین تقریباً اشاره‌ای بدان نشده است. به‌نظر می‌رسد این مسئله حاکی از آن باشد که چنین رسمی در اصل در نواحی دیگر رایج بوده، سپس از طریق

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

گشت و گذار و مشاهدات شاعران سبک هندی به ادب فارسی راه یافته است. مطلب مهم دیگر در زمینهٔ این آن است که به‌نوع و کیفیت گلی که بر دستار زده می‌شد، توجه بسیار می‌شده است؛ در این باره صائب در بیتِ «منصور را ملاحظه از اوج دار نیست/ گلهای شوخ بر سر دستار خوشترست» (صائب، ١٣٦٤: ج٢، ٩٣٢) از گلهای شوخ سخن به‌میان است (نیز ر.ک. لاهیجی، ١٣٦٩: ٦٩ و کلیم کاشانی، ١٣٦٢: ٣٠٣). در این راستا از قرائنی اندک، همچون بیتِ «به‌غلط شهره به زرق است ببینید/ صد گل زده بر گوشهٔ دستار و دگر هیچ» (عرفی شیرازی، ١٣٧٨: ج١، ٤٢٢) برمی‌آید که در آراستن دستار با گل، همواره به‌یک شاخه بسنده نمی‌شده است (نیز ر.ک. غالب دهلوی، ١٣٨٦: ١٣٣) این نکته نیز درخور اشاره است که شاعران اهل آموزش بویژه صائب از این نوع جلوه‌گری نیز به‌مانند دیگر جلوه‌گریها، که در این نوشتار بدان اشاره شد، خلایق را برحذر داشته‌اند. در این راستا این شاعر از راه تمثیل در نمونه‌ای نظیرِ «جلوه برق است رنگ اعتبارات جهان/ یک نفس گل بیش بر دستار مردم تازه نیست» (صائب، ١٣٦٤: ج٢، ٦٥٩)، ناپایداریِ جلوه گلِ دستار را اسباب تنبیه و تشریح ناپایداری جهان کرده است (نیز ر.ک. همان: ج١، ٣٢ و ج٥، ٢٤٨٨).

٦-٢ دنباله‌های دستار

وجود آویزه‌ها و دنباله‌ها در دستار، وجه دیگری است که برخی اشارات و مضمونهای مرتبط با این سرپوش را در ادب فارسی موجب شده است. ذکر این آویزه‌ها، علاوه بر متون ادبی در آثار آن دسته از ناظران خارجی نیز به‌چشم می‌خورد که پوشاک ایرانیان را توصیف کرده‌اند (ر.ک. اولئاریوس، ١٣٦٣: ٢٨٥). از این دنباله‌ها در ادب فارسی با عناوینی همچون «ریشه »، «طرّه»، «فش» و «شمله» یاد شده است. بنا بر شواهد بسیار آراستن دنباله‌ها و حالات و حرکاتی که بدانها به‌عنوان جزئی از دستار داده می‌شد، جلوه‌فروشی و اظهار جاه از طریق این سرپوش را تقویت می‌کرده است. بر این اساس، نکوهش «طرّه نمودن و طرّه فروختن»، نظیر آنچه در ابیاتِ «توفیق کلاه نمد فقر نیابد/ هر کس که به ما طرّه دستار نماید» و «سازند عیان، محضرِ بی‌مغزی خود را/ جمعی که به‌هم طرّه دستار فروشند» (صائب، ١٣٦٤: ج٤، ٢١٣٧ و ج٤، ٢١٢٢)، مضمون مکرری نزد برخی شاعران اهل آموزش شده است. البته عشوه‌گری از راه آویزهٔ دستار به‌دستاربندانِ اهل جاه محدود نمانده است، بلکه در اوصاف غنایی از محبوبان و معشوقان نیز طرّه، نظیر

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

مضمون بیت «ای شده سر تا به پا چو گلبن پر گل/ طرّه دستار کرده دسته کاکل» (لاهیجی، ۱۳٦۹: ۲۷۸)، مورد توجه بوده است. علاوه بر مورد اخیر در توصیف طبیعت نیز آن‌گونه که منوچهری در ابیات «آن قطره باران بین از ابر چکیده/ گشته سر هر برگ از آن قطره گهربار ـ آویخته چون ریشه دستارچه سبز/ سیمین گرهی بر سر هر ریشه دستار» (منوچهری، ۱۳۸٤: ٤۳) اظهار کرده، بعضاً دستار و ریشهٔ مجلل آن، اسباب تصویرسازی شده است.

اشاره دیگری که در ادب فارسی به آویزه‌ها و شمله‌های دستار شده، ناظر به «بلندی و درازی» آنهاست. در واقع به‌مانند آرایش دستار، درازی آن نیز اسباب جلوه‌گری بوده است؛ از این‌رو، این حالت غالباً نظیر آنچه در ابیات «شرم‌دار از فش و دستار بزرگ/ در جهان تا کی دوی مانند گرگ» (عطار، ۱۳۸٦(ب): ۳۲۰)، «از حد گذشت شمله دستار و ریش شیخ/ حیران این درازی یال و دُمیم ما» (غالب دهلوی، ۱۳۸٦: ۱۰۳) دیده می‌شود، اسباب انتقاد از دستارداران شده است. «آشفتگی» طرّه، دیگر موضوعِ مورد توجه مضمون‌پرداران بوده است؛ به‌مانند پریشانی دستار، آشفتگی طرّه نیز گاه معنایی کنایی و حاکی از بی‌سامانی جسمی یا روحی بوده است. در بیت «ساقی مگر وظیفه حافظ زیاده داد/ کاشفته گشت طرّه دستار مولوی» (حافظ، ۱۳۸۵: ۵۳۹)، حسادت مولوی از برخورداری و تمتع حافظ به‌صورت غیرمستقیم از راه اشاره به «آشفتگی طرهٔ دستار» او نموده شده است. «نجنبیدن» ریشه و علاقهٔ دستار در حالتی که طبیعتاً انتظار تحرک و جنبش از آن می‌رفته است، صورت کنایه‌ای دیگری بوده که بر قرار و سکون دلالت می‌کرده است. فیاض لاهیجی در بیت «اگر به پست و بلند زمانه‌اش تازی/ چنان رود که نجنبد علاقهٔ دستار» (لاهیجی، ۱۳٦۹: ۷٤)، نرم‌رَوی اسبِ چابکِ ممدوح و عدم‌لرزش آن، هنگام تاخت‌وتاز را از راه این کنایه بیان کرده است. در این حوزهٔ معنایی، گاه نیز جنبش بخشی از آویزهٔ دستار، کنایه از «حرکت ناچیز»، قلمداد شده است (ر.ک. حمیدالدین بلخی، ۱۳٦۵: ۲۰۱). معنای کنایه‌ای دیگر در ارتباط با دنباله‌های دستار، مدلول «خردی و ناچیزی» است. در واقع در متون ادبی، دنبالهٔ دستار نماد بی‌مقداری شده است و شاعران با توسل به آن، توصیفهای اغراق‌آمیز ایراد کرده‌اند. در این توصیفات معمولاً مطلب از راه طرح تضادِ بین امر عظیم و امرِ خرد (ریشه دستار) ایراد شده است. مولوی در بیت «آتش عشق و جنون چون بزند بر ناموس/ سر و دستار به‌یک ریشهٔ دستار

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

دهید» (مولوی، ۱۳۸٤: ۳۲۸)، آتش عشق را چنان بزرگ جلوه داده است که با سرزدن آن، باید سر و دستار را به‌هیچ (یک ریشه دستار) داد و خود را از آنها رهانید. در نمونهٔ «تبریز از تو فخر به اینت مسلم است/صد تاج را به‌ریشهٔ دستار، بشکنی»، که بیتی دیگر از مولوی است، این امر آشکارا نموده شده است (همان: ۱۱۰۹ و نیز ر.ک. سنایی، ۱۳٦۲: ۱۰۲٤).

۳. علل و زمینه‌های گستردگی اشارات و مضمونهای مرتبط با دستار در ادب فارسی

بنابر آنچه در مباحث پیشین بیان شد، می‌توان گفت دستار همچون پدیده‌ای در میان دیگر پدیده‌ها توجه شاعران را جلب کرده است و ادیبان به‌گونه‌های مختلف به آن اشاره کرده، و یا از طریق آن به مضمون‌سازی دست زده‌اند؛ اما نظر دقیقتر به‌گستره ادب فارسی حاکی است که از یک سو ظرفیتهای خود دستار، و از سوی دیگر چگونگی و اهداف به‌کارگیری آن از سوی دستاربندان از عوامل توجه به این عنصر مصنوع بوده است؛ به‌عبارت دیگر دستاربندان به‌دلیل شیوهٔ به‌کارگیری دستار و انواع کیفیت‌ها و کمیت‌هایی که در آن ایجاد کرده‌اند به این سرپوش جنبه‌ها و وجوه گوناگون بخشیده و با این کار آن را مستعد اقسام اشارات از زوایای گوناگون کرده‌اند. فراتر از این مورد، توجه به‌طرحِ دستار در منابع ادبی نشان می‌دهد، گاه این سرپوش معنای نمادین یافته است؛ به این معنا که دستار به‌صورت گسترده، معرّف طرز سلوک و نگرشهای خاص شده و اشاره‌های گوناگون به این نگرشها و صاحبان آن، اغلب از راه اشاره به این سرپوش صورت گرفته است؛ بر این اساس در راستای دریافت «علل و زمینه‌های گستردگی اشارات و مضمونهای مرتبط با دستار در ادب فارسی»، توجه به ماهیت دستاربندان و چگونگی رویارویی با آنها تشریح می‌شود، که از راه اشاره به‌دستار صورت گرفته است.

۳-۱ ماهیت دستارداران

در منابع ادبی از دستاربندان به فراوانی شگفت‌انگیزی سخن به‌میان آمده است. در این متون در واقع در اشاره به‌دستار و دستاربندان چنان موشکافی شده است که حتی از دستاربندی کلها (کچلها) و دیوانگان سخن رانده شده است. گروه اول بر مبنای شواهدی چون «دیده‌ام خواجه کلان دیروز/ همچو کل در هوای دستار است» (نعمت‌الله

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

ولی، ۱۳۹۱: ٦۰۰ نیز ر.ک. وحشی بافقی، ۱۳۹۲: ۲۰۲ و ناصرخسرو، ۱۳۸۸: ٦۲۱) در پوشاندن سر با دستار، سعی بلیغ و آمیخته با وسواس داشته‌اند. دیوانگان نیز طبق نمونه‌هایی چون «کف خاک‌نشین گردد چون دیگ به‌جوش آید/ گرد سر دیوانه دستار نمی‌گردد» (صائب، ۱۳٦٤: ج٤، ۲۱۷۹، نیز ر.ک. بیدل دهلوی، ۱۳۷٦: ج۱، ۸۳۲) بر خلاف عرف بی‌دستار در جامعه ظاهر می شدند. بنابر شواهد منابع متعدد، دستاربندان، بعضاً از اقشار متمایز و برجستهٔ جامعه بوده‌اند؛ مثلاً در ماجرای محاصره سمرقند از سوی مغول، وقتی مدافعان عاجز شدند در میان گروهی از بزرگان که به‌طلب عفو، نزد چنگیز رفتند از دستاربندان هم سخن به‌میان آمده است (جوینی، ۱۳۸۵: ج۱، ۹۳، نیز ر.ک. تتوی و آصف‌خان قزوینی، ۱۳۸۲: ج٦، ۳۹۷۲). آشکار است که این طایفه از بزرگان جامعه بوده‌اند وگرنه رفتن جماعت دون‌پایه برای جلب رأفت آن خان قهّار، نه شایسته می‌توانست باشد و نه بی‌خطر. می‌توان گفت از این شواهد تاریخی، هر چند تمایز دستارداران و جایگاه برجستهٔ آنها روشن است، ماهیت دقیق آنان، همواره مشخص نشده است. برخلاف این امر در منابع ادبی، مصداقهای این طایفه نظیر آنچه در مثالهای پیش‌رو دیده می‌شود آشکارا ذکر شده است: «حاجبان بینم خسته دل و پوشیده سیه/ کله افکنده یکی از سر و دیگر دستار» (فرخی سیستانی، ۱۳۸۵: ۹۰)، «ای صوفی اگر جرعه باده بنوشی/ زان پس گرو میکده دستار تو باشد» (سلمان ساوجی، ۱۳٦۷: ۱۰۲)، «مالک سیم نیی یاوه چه می‌بازی عشق/ مفتی شهر نیی خیره چه بندی دستار» (قاآنی، ۱۳۸۰: ٤٤۳)، «معرف به‌دلداری آمد برش/ که دستار قاضی نهد بر سرش» (سعدی، ۱۳۵۹: ۱۰۵)، «به‌دستار و به‌دراعه نباشد قیمت عارف / که عزت زآستین نبود ید بیضای موسی را» (سیف فرغانی، ۱۳٦٤: ٤٦۷)، «ای شیخ چه دل نهی به‌دستار/ گر مرد دلی دلی دست آر» (قاآنی، ۱۳۸۰: ۸٤۸)، «کلاه تقیه و دستار زاهدی از سر/ فرو نهادم و زنّار بر میان بستم (نزاری قهستانی، ۱۳۷۳: ج۲، ۵۱)، «زهاد ز کف رشتهٔ تسبیح فکندند/عباد ز سر دستهٔ دستار گرفتند» (فروغی بسطامی، ۱۳۷۵: ۱٦۱) و «امام دانش و معنی تویی امروز هم هستند/ امامان دگر لیکن به‌دستار و به پیراهن» (سنایی، ۱۳٦۲: ۵۰٤).

در واقع بنابر این شواهد، دستار نه تنها سرپوش اهل صلاح یعنی گروه‌هایی همچون زاهدان، عابدان و صوفیان بوده است، بلکه مقامات رسمی نظیر حاجبان، قاضیان و مفتیان نیز چنین پوششی داشته‌اند؛ بر این اساس در منابع ادبی، دستار اسباب تشخّص و

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

خواجگی دانسته شده و در شواهدی همچون «چو دستار ریاست بر سر تست/ ترا این طوق در گردن نیاید» (سیف فرغانی، ١٣٦٤: ٤٤) و «هر که دستار تعین از سر خود وا نکرد /در صف مردان بود کمتر ز سر پوشیدگان» (صائب، ١٣٦٤: ج٦، ٢٩٠٣) در راستای نمود چنین تشخصی، این سرپوش در ترکیب با «تعیّن» و «ریاست» اظهار شده است. علاوه بر همه این اشارات، در شواهد اندک دیگری، ماهیت دستارداران در مقابل گروهی، که از آنها با عنوان «کلاه‌دار»، یاد شده، نیز اظهار شده است؛ در این شواهد، «دستار»، نمودار حشمت و خواجگی و «کلاه»، نماد حکمرانی و اقتدار است؛ بر این اساس در دستور الوزراء، وزیر سنجر سلجوقی، قوام‌الدین ابوالقاسم، که توأمان، حائز حشمت و اقتدار بوده، «دستارداری» دانسته شده است که در روزگار، «کلاهدارتر از او نبود» (ابوالرجاء قمی، ١٣٦٣: ٩، نیز ر.ک. همان: ١٤). این واقعیت یعنی تفاوت اهل کلاه با اهل دستار، هم‌چنین در بیت «خسرو دستاربندان آن‌که دارد خسروی/ بر خداوندان دستار از خداوند کلاه» (سوزنی، ١٣٣٨: ٣٤٢)، که شاعر آن را در مدح یکی از بزرگان سروده، آشکار است.

علاوه بر این مصداقها، آن‌گونه‌که در مباحث پیشین بویژه در ذیل دو عنوان «دستار کج‌بستن» و «متعلقات دستار» بیان شد، گاه در توصیف غنایی از معشوقان و محبوبان نیز به‌دستار ایشان اشاره شده است. سخن از این گروه، هر چند در مقایسه با دستاربندان اهل صلاح و صاحب مقام، اندک است به این دلیل که اطوار و حالات آنها نیز از طریق اشاره به‌دستار ایشان نموده شده در خور ذکر است. در واقع از دستار نه به‌شکل مجرد و مفرد، بلکه بار دیگر به‌دلیل بسته‌شدن آن بر سر قشری دیگر، که جدا از گروه صلاحکاران و صاحبان مناصب هستند در متون ادبی سخن به‌میان آمده است.

٢-٣ چگونگی رویارویی با دستاربندان

همان‌طورکه بیان شد، اشارات و مضمونهای دستار در ادب فارسی عمدتاً به اطوار دستاربندان و احوال ایشان ناظر است؛ به‌عبارت دقیقتر در گسترده ادب فارسی اشاره به‌چگونگی بستن و قراردادن دستار بر سر، «اغلب» ناشی از دو امر اساسی یعنی ناز و عشوهٔ معشوقان/ محبوبان و دیگر از سر جلوه‌فروشی و جاه‌طلبی رایاکارانهٔ دستاربندان اهل صلاح و صاحب مقام بوده است. حالات و رفتار این دو طیف، هم‌چنین دو واکنش و رویکرد متفاوت را در این منابع در پی آورده است به این صورت که شیوه

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

دستاربندی معشوق/ ممدوح، اسباب دلبری و پسندیده دانسته شده است؛ اما آن‌گاه که ارباب مناصب و جاه‌طلبان برای جلوه‌فروشی در کار بستن دستار، اطوار آورده‌اند، زبان در حق آنها، لحنی انتقادی و سرزنش‌آمیز پیدا کرده است. دو بیت «خلعت حسن و کمر ترکش نازکش بینید/ عقد دستار بسر بر زدنش را نگرید» (هلالی جغتایی، ۱۳٦۸: ۷۵) و «پیش پیشانی منه دستار را/ مفردی دستار را پستر بنه» (نعمت‌الله‌ولی، ۱۳۹۱: ٤٦۲)، که اولی ناظر به‌دلبری معشوق و دومی در نظر به‌جلوه فروشیِ صاحب جاهی ایراد شده به‌ترتیب دربردارندهٔ این دو واکنش است.

اما در میان این دو رویکرد، البته انتقاد و طعن نسبت به‌دستاربندان صلاحکار گستردگی شگفت‌انگیزی دارد و در واقع شواهد آن در ادب فارسی چنان گسترده است که ذکر و تشریح همه آنها مجالی بسیار فراخ می‌طلبد؛ اما آنچه در تشریح دقیقتر مطلب در مجال این نوشتار می‌توان بیان کرد، این است که سیلِ انتقادها و طعن‌ها عمدتاً متوجه دستاربندانِ «اهل صلاح» است و گروه‌های صاحب‌منصب، نظیر حاجبان از این دایره اغلب بیرونند و مشمول رد و طعن «چندانی» نشده‌اند؛ در این وادی از اهل صلاح گاه فقط با دستاویز قراردادن دستار، گاه نیز همراه با این سرپوش با ذکر دیگر ملزومات زهد و صلاح، نظیر ریش، تسبیح، جبه، دلق و دراعه انتقاد شده است. این انتقادات که به‌فراوانی اظهار شده، بعضاً لحنی تند یافته و تا تخطئه کلی، و تخفیف و تحقیر همه جانبهٔ طایفه دستاربندانِ صلاح‌پیشه، پیش رفته است. این گروه از منتقدان در واقع از دید انحرافاتی که از جادهٔ صلاح و راستی روی داده است، دستار و دستاربندان را ترسیم و نقد کرده‌اند. در اشارات آنها دستار، مکرر «صورتی» دانسته شده که از «معنا» تهیست؛ اما به این دلیل که وسیلهٔ اظهار جاه و تظاهر است، پیوسته نزد جاه‌طلبان ریاپیشه جایگاهی معلوم و محبوب یافته است؛ هم از این‌رو اهل معنا و بصیرت، نظیر آنچه در مثالهای ذیل دیده می‌شود در اظهار بی‌قیدی نسبت به‌ظواهر و برای نمودن مقام بی‌وجه اهل ظاهر، پی‌درپی از طریق اشارات و مضمونهای مرتبط با دستار، نسبت به این گروه از دستاربندان طعن و نقد روا داشته‌اند: «ز شیخ مغز حقیقت مجوکه همچو حباب/ سری ندارد اگر واکنند دستارش» (بیدل دهلوی، ۱۳۷٦: ج۲، ۳۱٤)، «دلشاد به‌عالمی که در وی/ کس سر نشود مگر به‌دستار» (سیف فرغانی، ۱۳٦٤: ۷۱)، «دستار ریا فکنده از سر/ وارسته زجبه و ردا‌ییم» (نورعلیشاه اصفهانی، ۱۳۷۰: ۱۳۳)، «چون خرقه و دستار بود

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

مایه سالوس/ صد شکر که ما خرقه و دستار نداریم» (صغیر اصفهانی، ۱۳۸۷: ۳۱۹) و «چون حباب از شیخی زاهد مپرس/ این سر بی‌مغز دستارست و بس» (بیدل دهلوی، ۱۳۷۸: ج۲، ۲۹۹).

علاوه بر این منتقدان، گروهی دیگری در متون ادبی هستند که دستاربندان را از جایگاهی رد و نقد کرده‌اند که به‌عوالم فنا و نیستی ناظر است؛ به‌عبارت دیگر این گروه، که جلال‌الدین مولوی یکی از سرآمدانِ آنهاست به‌دلیل شور عشق و بیخودیِ مستانه از خود رستگانی هستند که دستاربندان را به این دلیل که در بند دستار و دیگر لوازم «وجود» و تعین هستند به‌باد انتقاد گرفته، و از این طریق حجمی دیگر از اشارات و مضمونهای مرتبط با دستار را وارد ادب فارسی کرده‌اند. در واقع گروه اخیر بر خلاف گروه پیشگفته، دیگر فقط به‌صفاتی همچون ریا یا زهدِ دستاربندان چشم ندارند بلکه درنظر آنها، دستارِ دستاربندان با هر کیفیت و کمیتی، نمودار هستی، منیت و برقراری وجود است که بایَد از آن با فناکردنِ خود، رست؛ بر این اساس، انتقادات این گروه البته فقط امامان، مفتیان، عابدان و دیگر اصحاب صلاح را که دستار در سر دارند دربرنمی‌گیرد بلکه دایرهٔ سخن انتقادی آنها، همهٔ کسان از اهل صلاح تا مقامات رسمی نظیر حاجبان و خواجگان محتشم را شامل می‌شود. هم از این‌رو در کلام این گروهِ منتقد، دستار، جبه، دلق، دراعه، ردا، ریش و تسبیح، همان‌قدر مطرود و نامطلوب است که «کفش، سر، دل» و دیگر لوازم وجود و نفس؛ بنابراین آنها همواره در گزارش عوالم خود، خود را نظیر آنچه در ابیات ذیل دیده می‌شود، «بیدل و دستار»، «بی‌سر و دستار» «بی‌کفش و دستار»، و کسانی که «سر از دستار» یا «کفش از دستار » نشناسند، اظهار می‌کنند: «تا که بدیدم قدحش سرده اوباش منم/ تا که بدیدم کلهش بی‌دل و دستار شدم» (مولوی، ۱۳۸٤: ۵۳۹)، «به خرابات گرو شد سر و دستار مرا/ طلبم کن ز خرابات و به‌دست آر مرا» (اوحدی،۱۳٤۰: ۸۸)، «از خوشی بوی او در کوی او/ بیخود و بی‌کفش و دستار آمدند» (مولوی، همان: ۳۳۳)، «خرابات است و خم در جوش و ساقی مست و ما بیخود/ سر از دستار نشناسیم و می از جام و نیک از بد» (نعمت‌الله ولی، ۱۳۹۱: ۱۵۸) و «بی‌تابش روی تو دل ما همی از رنج/ نی پای ز سر داند و نی کفش ز دستار» (سنایی، ۱۳٦۲: ۲۰٦).

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

نتیجه‌گیری

بررسی اشارات و مضمونهای دستار و دستاربندی در ادب فارسی حاکی است که:

۱. از عصر پیشگامان شعر فارسی، رسوم و عادات مرتبط با دستار و دستاربندی به‌دلیل اشارات و مضمون‌آفرینی‌ها در شعر فارسی انعکاسِ دائمی و همراه با تحول داشته است؛ بدین معنی که علاوه بر ذکر رسوم همیشگی، پدیده‌های بی‌سابقه‌ای نظیر «نهادنِ مسواک» در دستار و «تزیینِ آن با گل» نیز که در اثر آشنایی با فرهنگهای دیگر، تجربه شده به‌جمع اشارات و مضمونهای مرتبط با دستار افزوده شده است. هم‌چنین در سرتاسر دوره‌های که دستاربندان مورد انتقاد واقع شده‌اند، سخن از دستار و دستاربندی نه فقط با رد و طعن فراوان همراه شده، بلکه این روند چنان دامنه‌دار شده، که اشاره به دیگر ابعاد دستار و دستاربندی کم فروغ شده است.

۲. دستار و دستاربندی، فرهنگ وسیع و ابعاد و اضلاع بسیاری داشته است. از این‌رو اشارات و مضمونهای مرتبط با آن در ادب فارسی، تنوع و گونه‌گونی چشمگیری دارد. این اضلاع و ابعاد یا ناظر به‌چگونگی بستن و شیوهٔ قرارگرفتن این سرپوش بر سر است یا برآمده از جنبه‌های کمی و کیفی آن. در حالت معمولی دستاربندی، پیچ و تابهای دستار، محملی برای نشاندن اشیایی نظیر مسواک، پول و نامه در آن بوده و در حالت غیر معمول نیز، این سرپوش به‌صورت تحت‌الحنکی، کج و آشفته برروی سر قرار می‌گرفته است. اندازه، گرانی، جنس، رنگ، آرایشها و دنباله‌های دستار نیز کمیت و کیفیت‌هایی است که بخش وسیعی از اشارات و مضمونهای مرتبط با دستار ناشی از آنهاست.

۳. در «نوعِ» دستار قرارگرفته بر سر و شیوهٔ بستن آن، عواملی نظیر مذهب و مسلک، سلیقهٔ شخصی، میل به‌عشوه‌گری، میل به‌ابراز جاه و مقام و احوالات درونیِ شخص دخیل بوده است.

٤. اشارات و مضمونهای مرتبط با دستار، گاه به‌احوال دستاربندان ناظراست. این دستاربندان شامل محبوبان و معشوقان، صاحبانِ مناصبِ رسمی نظیرِ حاجبان و قاضیان، و بیش از همه اربابِ زهد و صلاح، نظیر صوفیان و زاهدان هستند.

۵. در اشارات و مضمونهای دستار و دستاربندی، چند لحن متفاوت وجود دارد: گاه لحن آموزشی است؛ این لحن زمانی بروز پیدا کرده که از جُستن و بستن دستار برای

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

رهایی از غرور و منیّت پرهیز داده شده است. لحن دیگر، غنایی است که در آن، اطوار محبوبان و معشوقان به‌دلیل کیفیت و کمیت دستارشان با تحسین و تأیید دیده شده است. گاه نیز لحن، صبغهٔ رد و طعن دارد؛ این مورد، که گستردگی چشم‌گیری دارد به‌منش و رفتارِ ناهنجارِ دستاربندانی ناظر است که خود ارباب مناصب رسمی یا اهل صلاح و پرهیز بودند.

٦ . در بیان آنچه از آن به‌عنوان ابعاد و اضلاع دستار و دستاربندی یاد شد، گاه سخن به‌صورت مستقیم و بدون ذکر فنون و آرایه‌های ادبی ایراد شده است؛ گاه نیز اشارات با ذکر عناصری همچون تشبیه، استعاره، تضاد، تمثیل و کنایه همراه است. دستمایه ایراد این فنون ادبی، ویژگیهای مختلف دستار نظیرِ بازشدن و پریشانی (در ذکر حالات گل و شکوفه)، شکل و حجم (در حبابَ، آسیاسنگَ و گنبد خواندنِ دستار)، شکل و رنگ (در کوه برف و برفین‌گنبد دانستن دستار)، شکل دستار (در بندَ و دام خواندن دستار) و چگونگی بستن (در کنایهٔ «دستار کج نهادن» و «طرّه نمودن») است.

۷. استفاده از سرپوش، هنجار عرفی عمومی بوده و بی‌توجهی به آن فقط نزد اقشار لاابالی و دیوانگان بروز می‌یافته است؛ اما این سرپوش بویژه در شکل تحت‌الحنکی، مسواکدار و با رنگ سفید به‌همراه لوازمی همچون تسبیح، خرقه و ریش «مظهر» طبقهٔ صلاح‌ورزان اعم از صوفیه، زهاد و صاحب‌مناصبانِ شریعتمدار نظیر قضات و مفتیان در اجتماع بوده است. سیر اشارات و مضمونهای دستار در ادب فارسی نشان می‌دهد در قرون نخستین شعر فارسی و در کلام امثال فرخی و منوچهری، که شعر جنبهٔ آفاقی داشته، چنین نقشی از دستار گزارش نشده و این سرپوش غالباً به‌دلیل ویژگیهایی نظیر رنگ و شکل، اسباب ترسیمِ ادبیِ پدیده‌هایی نظیر عناصر طبیعت شده است؛ اما رفته‌رفته، شکل‌گیری و رواج اقسامِ اقشارِ صلاح‌ورز بویژه طریقتهای صوفیه از یک‌سو، و راه‌یابی مفاهیم آنها به‌عرصهٔ شعر از زمان شاعرانی نظیر سنایی از سوی دیگر، باعث شد تا سخن از نمادهای مرتبط با سیمای عرفی صلاحکاران نظیر تسبیح، خرقه و دستار در این عرصه رو به‌فزونی گذارد؛ اما در این میان آنچه سخن از این نمادها بویژه دستار را در عرصه اشارات و مضمونهای ادبی، فزونی دوچندان داد، انحرافات آن طایفه از جاده صلاح و عدم تناسب میانِ بود و نمود آنها در اجتماع بود. این امر موجب انتقادهای فراوانی در گسترهٔ ادبِ فارسی شد که غالباً از راه اشاره به این نمودها بویژه

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

دستار ایراد شده است. عرصهٔ این انتقادات رفته‌رفته وسعت و فربهی چشمگیری یافت که جدا از گستردگی منتقدان، ورود نامدارانی از گسترهٔ عرفان و تصوف نظیر مولوی به آن عرصه در این امر مؤثر بوده است. در واقع این منتقدان برای ترسیم جوهر و سرشتِ راستینِ زهد و صلاح، نمادهای ظاهری طبقهٔ صلاح‌ورزان، نظیر دستار را با لحنیِ انتقادی رد و تخطئه کرده‌اند؛ این امر در نهایت موجب پدیدارشدن زمینه‌ای جدید برای ایراد اشارات و مضمونهای مرتبط با دستار شد که وسعت آن در مقایسه با دیگر زمینه‌هایی بسیار چشمگیر است که به‌شکل‌گیری اشارات و مضمونهای مرتبط با دستار در ادب فارسی انجامیده است. در ذکر این انتقادات، اقسام ویژگیهای دستار از چگونگی بستن و محتویات تا کیفیت و کمیت‌هایی نظیر جنس، رنگ، آرایش، آویزه، اندازه و گرانی آن، دستاویزی برای رد و طعن بوده و اقسام فنون ادبی از قبیل تشبیه و کنایه به فراوانی در خدمت این رسالت قرار گرفته است.

پی‌نوشت

۱. این مقاله مستخرج از طرح پژوهشی با عنوان «اشارات و مضامین دستار و دستاربندی در ادب فارسی» است که با استفاده از اعتبارات دانشگاه پیام نور در حال اجرا است.

منابع

ابن‌اثیر جزری، علی‌بن محمد؛ ***تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران***؛ ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، ۳۲ج، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی، ۱۳۷۱.

ابن یمین فریومدی؛ ***دیوان اشعار ابن یمین***؛ تصحیح حسنعلی باستانی‌راد، تهران: سنایی، ۱۳٤٤.

ابوالرجاءقمی، نجم‌الدین؛ ***تاریخ الوزراء***؛ تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: مؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات فرهنگی، ۱۳٦۳.

اخوان ثالث، مهدی؛ ***از این اوستا***؛ چ پنجم، تهران: مروارید، ۱۳٦۰.

ادیب‌الممالک، محمدصادق‌بن حسین؛ ***دیوان کامل ادیب‌الممالک فراهانی***؛ ۲جلد، به تصحیح مجتبی برزآبادی فراهانی، تهران: فردوس، ۱۳۷۸.

اسدی، ابومنصور؛ ***لغت فرس***، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: طهوری، ۱۳۳٦.

اسکندر بیگ ترکمان؛ ***تاریخ عالم‌آرای عباسی***؛ به تحقیق و تصحیح ایرج افشار، ۳ج، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

اصفهانی، محمودبن محمد؛ ***دستور الوزاره***؛ تصحیح و تعلیق از رضا انزابی‌نژاد، تهران: امیرکبیر، ۱۳٦٤.
افلاکی، احمدبن اخی‌ناطور؛ ***مناقب العارفین***؛ ۲ج، آنکارا: بی‌نا، ۱۹۵۹م.
اوحدی مراغی، رکن‌الدین؛ ***کلیات اوحدی اصفهانی معروف به مراغی***؛ با تصحیح و مقدمهٔ سعید نفیسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳٤۰.
اولئاریوس، آدام؛ ***سفرنامه آدام الئاریوس بخش ایران***؛ ۱جلد، تهران: سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار، ۱۳٦۳.
برهان، محمدحسین‌بن خلف؛ ***برهان قاطع***؛ به اهتمام محمد معین، ۵ جلد، تهران: امیرکبیر، ۱۳٦۲.
بلوکباشی، علی؛ ***پوشاک در ایران زمین***؛ از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا، زیر نظر احسان یار شاطر، ترجمه پیمان متین، با مقدمه علی بلوکباشی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.
بنداری اصفهانی، فتح‌بن علی؛ ***تاریخ سلسله سلجوقی***؛ ترجمهٔ محمدحسین جلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳٦.
بهار، محمدتقی؛ ***دیوان اشعار ملک الشعرا بهار***، تهران: نگاه، ۱۳۸۷.
بیدل دهلوی، عبدالقادربن عبدالخالق؛ ***کلیات بیدل***؛ ۳ج، تصحیح اکبر بهداروند و پرویز عباسی، تهران: الهام، ۱۳۷٦.
بیهقی، ابوالفضل محمدبن‌حسین؛ ***تاریخ بیهقی***؛ تصحیح و توضیح خلیل خطیب رهبر، ۳ج، تهران: مهتاب، ۱۳۷٤.
تتوی، احمد و جعفربن بدیع‌الزمان آصف‌خان قزوینی؛ ***تاریخ الفی***؛ مصحح غلامرضا طباطبایی مجد، ۸ ج، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
جمال‌الدین اصفهانی، محمدبن عبدالرزاق؛ ***دیوان جمال‌الدین اصفهانی***؛ تصحیح وحید دستگردی، تهران: سنایی، ۱۳۹۰.
جملی کارری، جووانی فرانچسکو؛ ***سفرنامه کارری***؛ ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تبریز: فرانکلین؛ اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی، ۱۳٤۸.
جوینی، علاءالدین عطاملک؛ ***تاریخ جهانگشای جوینی***؛ تصحیح محمد قزوینی، ۳ج، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۵.
جیحون یزدی، محمد؛ ***دیوان جیحون یزدی***؛ به کوشش احمد کرمی، تهران: انتشارات ما، ۱۳٦۳.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

چیت‌ساز، محمدرضا؛ ***تاریخ پوشاک ایرانیان؛*** «از ابتدای اسلام تا حملهٔ مغول». تهران: سمت، ۱۳۷۹.

حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد؛ ***دیوان حافظ***؛ بتصحیح و اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: زوار، ۱۳۸۵

حافظ ابرو، عبدالله‌ابن لطف‌الله؛ ***زبده‌التواریخ***؛ تصحیح سیدکمال حاج سید جوادی، ٤ج، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.

حبیب خراسانی، حبیب‌الله بن محمدهاشم؛ ***دیوان حاج میرزا حبیب اصفهانی***؛ تهران: زوار، ۱۳۵۲.

حرعاملی، محمدبن حسن؛ ***وسائل الشیعهٔ***؛ ج ٤، مؤسسه آل‌البیت(ع)، قم، ١٤٠٩ق.

حزین، محمدعلی‌بن ابی‌طالب؛ ***دیوان حزین لاهیجی***؛ تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار، تهران: سایه، ١٣٧٤، ٣٦٣.

حسن‌دوست، محمد؛ ***فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی***؛ زیرنظر بهمن سرکاراتی، ٥جلد، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳.

حمیدالدین بلخی، عمربن محمود، ***مقامات حمیدی***؛ تصحیح رضا انزابی‌نژاد، تهران: نشر دانشگاهی، ١٣٦٥.

خاقانی، بدیل‌بن علی؛ ***دیوان خاقانی شروانی***؛ تصحیح ضیاءالدین سجادی، تهران: زوار، ۱۳۸۲.

خواندمیر، غیاث‌الدین‌بن همام‌الدین، ***تاریخ حبیب‌السیر***، مقدمهٔ جلال‌الدین همایی، زیرنظر محمد دبیرسیاقی، ٤ج، تهران: خیام، ۱۳۸۰.

داعی‌الاسلام، محمدعلی؛ ***فرهنگ نظام***، با ریشه‌شناسی و تلفظ واژه‌ها به‌خط اوستایی، تهران: دانش، ١٣٦٢.

درورویل، گاسپار؛ ***سفر در ایران***؛ ترجمه منوچهر اعتماد مقدم، چ چهارم، تهران: شباویز، ۱۳۷۰.

دوزی، راینهارت پیتر آن؛ ***فرهنگ البسهٔ مسلمانان***؛ ترجمهٔ حسینعلی هروی، تهران: دانشگاه تهران، ١٣٤٥.

دهخدا، علی‌اکبر، ***لغت‌نامه***، تهران: دانشگاه تهران، مؤسسهٔ لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۷۷.

دینوری، احمدبن داود؛ ***اخبار الطوال***؛ ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چ چهارم، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳.

راوندی، مرتضی، ***تاریخ اجتماعی ایران***، ۱۲ج، تهران: نگاه، ۱۳۸۲.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

رضی‌الدین آرتیمانی؛ ***دیوان کامل میررضی‌الدین آرتیمانی***؛ مقابله متن محمد عطار، تهران: هنرآفرین، ۱۳۸۵.
زارعی، اسدالله؛ «بازتاب فرهنگ لباس و پوشاک در فرهنگ ایران (با نگاهی به دیوان حافظ)»؛ ***فصلنامه هنر علم و فرهنگ***، ش ۱، زمستان ۱۳۹۲، ص۶۳– ۷۲.
سعدی، مصلح‌الدین؛ ***بوستان سعدی***؛ تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۵۹.
سلمان‌ساوجی، محمدبن سلمان؛ ***دیوان سلمان ساوجی***؛ با مقدمه تقی تفضلی، به اهتمام منصور شفق، تهران: صفی‌علیشاه، ۱۳٦۷.
سوزنی؛ ***دیوان حکیم سوزنی سمرقندی***؛ تصحیح ناصرالدین شاه‌حسینی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۸.
سیدای نسفی، میرعابد؛ ***دیوان سیدای نسفی***؛ با تصحیح و تعلیق حسن رهبری، تهران: الهدی، ۱۳۸۲.
سیف فرغانی، محمد؛ ***دیوان سیف‌الدین محمد فرغانی***؛ با تصحیح و مقدمه ذبیح‌الله صفا، تهران: فردوس، ۱۳٦٤.
شاملو، احمد؛ ***حدیث بی‌قراری ماهان***؛ چ ششم، تهران: نشرچشمه، ۱۳۹۵.
شفیعی‌کدکنی، محمدرضا؛ ***صورخیال در شعر فارسی***؛ تهران: آگاه، ۱۳۵۷.
شیری، قهرمان؛ مکتب‌های ***داستان‌نویسی در ایران***؛ تهران: چشمه، ۱۳۸۷.
صائب تبریزی، محمدعلی؛ ***دیوان صائب‌تبریزی***؛ به کوشش محمد قهرمان، ٦ جلد، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳٦٤.
صغیر اصفهانی، محمدحسین؛ ***دیوان صغیر اصفهانی***؛ اصفهان، صغیر، ۱۳۸۷.
صفا، ذبیح‌الله؛ ***تاریخ ادبیات در ایران***؛ ۸ ج، چ هشتم، تهران: فردوس، ۱۳۷۸.
طوسی، محمدبن حسن؛ ***تهذیب الأحکام***؛ قم: دارالکتب الاسلامیه، ۱٤۰۷ق.
عارف قزوینی، ابوالقاسم؛ ***کلیات دیوان عارف قزوینی***؛ به کوشش مهدی نورمحمدی، تهران: سنایی، ۱۳۸۰.
عبدالستار لاهوری؛ ***مجالس جهانگیری***؛ تصحیح و تعلیقات عارف نوشاهی و معین نظامی، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۵.
عرب، منصوره؛ «فرهنگ لباسهای ایرانی در ادبیات از آغاز تا قرن پنجم ه.ق»؛ ***پایان‌نامه کارشناسی ارشد***، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۸۳.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

عطار، محمدبن ابراهیم؛ ***خسرونامه***؛ به تصحیح احمد سهیلی‌خوانساری، تهران: زوار، ۱۳۵۵.
_____؛ ***دیوان عطار***؛ تصحیح تقی تفضلی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸٤.
_____؛ ***مصیبت‌نامه***؛ مقدمه، تعلیقات و تصحیح محمدرضا شفیعی‌کدکنی، تهران: ۱۳۸٦ (الف).
_____؛ ***مظهر العجائب***؛ به کوشش امید ذوالفقاری و کوروش شیخ بهائی، تهران: پازینه، ۱۳۸٦(ب).
عرفی شیرازی، جمال‌الدین محمد؛ ***کلیات عرفی شیرازی***؛ به کوشش و تصحیح محمدولی‌الحق انصاری، ۳ ج، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۸.
غالب دهلوی، اسدالله‌بن عبدالله؛ ***دیوان غالب دهلوی***؛ مقدمه و تصحیح محمدحسن حائری، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸٦.
فرخی‌سیستانی، علی‌بن جولوغ؛ ***دیوان فرخی‌سیستانی***؛ به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار، ۱۳۸۵.
فروغی بسطامی، عباس‌بن موسی؛ ***دیوان فروغی***؛ به کوشش حمیدرضا قلیچ‌خانی، تهران: روزنه، ۱۳۷۵.
فیض کاشانی، محمدبن شاه مرتضی؛ ***کلیات اشعار مولانا فیض کاشانی***؛ تصحیح محمد پیمان، تهران: سنایی، ۱۳۷۰،
قاآنی، حبیب‌الله بن محمدعلی؛ ***دیوان حکیم قاآنی شیرازی***؛ به تصحیح امیر صانعی(خوانساری)، تهران: نگاه، ۱۳۸۰.
قاری یزدی، نظام‌الدین محمود؛ ***دیوان البسه***؛ به‌اهتمام محمد مشیری، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۵۹.
قوّاس‌غزنوی، فخرالدین مبارکشاه؛ ***فرهنگ قوّاس***؛ به‌اهتمام نذیر احمد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.
کاشانی، ابوالقاسم عبدالله‌بن محمد؛ ***تاریخ اولجایتو***؛ تصحیح مهین همبلی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸٤.
کروبی، آرزو و فیاض انوش، ابوالحسن؛ «بررسی تاریخی پوشاک مردانه در دورهٔ ایلخانیان»؛ ***دوفصلنامه علمی ـ پژوهشی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام***، س۵، ش۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۱۸۲– ۱۵۹.
کلیم، ابوطالب؛ ***دیوان کلیم کاشانی***؛ با مقدمه و فرهنگ لغات از مهدی افشار، تهران، زرین، ۱۳٦۲.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

کمال‌الدین اصفهانی، اسماعیل‌بن محمد؛ ***دیوان کمال‌الدین اصفهانی***؛ با مقدمه و حواشی و تعلیقات حسین بحرالعلومی، تهران: دهخدا، ۱۳٤۸.
الگار، حامد؛ «عمامه»؛ ***پوشاک در ایران زمین از سری مقالات دانشنامهٔ ایرانیکا***؛ زیر نظر احسان یارشاطر، ترجمهٔ پیمان متین، با مقدمهٔ علی بلوکباشی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳، ص ٤٥٥– ٤٦٠.
گروب، گرد؛ «دورهٔ پیش از اسلام در شرق ایران»؛ ***پوشاک در ایران زمین، از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا***، زیر نظر احسان یارشاطر، ترجمه پیمان متین، با مقدمه علی بلوکباشی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.
لاهیجی، عبدالرزاق‌بن علی؛ ***دیوان فیاض لاهیجی***؛ به اهتمام ابوالحسن پروین پریشان‌زاده، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳٦۹.
مجدی، محمدبن ابیطالب؛ ***زینت المجالس***؛ تهران: سنایی، ۱۳٦۲.
مجیرالدین بیلقانی؛ ***دیوان مجیر بیلقانی***؛ تصحیح و تعلیق محمد آبادی، تبریز: انتشارات تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۸.
محتشم کاشانی، علی‌بن احمد؛ ***دیوان مولانا محتشم کاشانی***؛ تصحیح مهرعلی گرگانی، تهران: سنایی، ۱۳۷۰.
محمدپادشاه؛ ***فرهنگ آنندراج***، زیرنظر محمد دبیرسیاقی، ۷جلد، تهران: خیام، ۱۳٦۳.
مرادی گنجه، نرگس؛ «فرهنگ البسه براساس آثار شعرای قرن هفتم ه.ق»؛ ***پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد***، دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۸٤.
مستوفی بافقی، محمد مفید؛ ***جامع مفیدی***؛ تصحیح ایرج افشار، ۳ ج، تهران: اساطیر، ۱۳۸۵.
مشتاق اصفهانی، میرعلی؛ ***دیوان مشتاق***؛ به کوشش حسین مکی، تهران: علمی، ۱۳٦۳.
مشکور، محمدجواد؛ ***اخبار سلاجقه روم***؛ به‌انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی‌بی، تهران: کتاب فروشی تهران، ۱۳۵۰.
منوچهری، احمدبن قوص؛ ***دیوان منوچهری دامغانی***؛ به‌اهتمام سیدمحمد دبیر سیاقی، تهران: زوار، ۱۳۸٤.
موسوی، سیدجلال؛ «بی‌دستارشدن اشکال و علل»؛ ***دو ماهنامه علمی ـ پژوهشی فرهنگ و ادبیات عامه***، س٦، ش ۱۹، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۷. ص ٤۹– ٦۹.
مولوی، جلال‌الدین محمد؛ ***مثنوی معنوی***؛ تصحیح و تحقیق توفیق سبحانی، تهران: وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

_____؛ ***دیوان شمس تبریزی***؛ با مقدمهٔ بدیع الزمان فروزانفر، تهران: طلایه، ۱۳۸٤.
ناصرخسرو؛ ***دیوان اشعار***؛ تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۸.
نخجوانی، محمدبن هندوشاه؛ ***صحاح الفرس***؛ به‌اهتمام عبدالعلی طاعتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵.
نزاری قهستانی، سعدالدین بن شمس‌الدین؛ ***متن انتقادی دیوان حکیم نزاری قهستانی***؛ مقابله و تصحیح مظاهر مصفا، به‌اهتمام دکتر محمود رفیعی، ۲جلد، تهران: نشر صندوق، ۱۳۷۳.
نظیری نیشابوری، محمدحسین؛ ***دیوان نظیری نیشابوری***؛ تصحیح مظاهر مصفا، تهرن: امیرکبیر و زوار، ۱۳٤۰.
نعمت‌الله ولی، نعمت‌الله بن عبدالله؛ ***دیوان شاه نعمت‌الله ولی***؛ با مقدمه سعید نفیسی، تهران: نگاه، ۱۳۹۱.
نفیسی، علی‌اکبر(ناظم الاطبا)؛ ***فرهنگ نفیسی***؛ ۵جلد، تهران: خیام، ۱۳٤۳.
نوایی، عبدالحسین؛ ***اسناد و مکاتبات تاریخی از تیمور تا شاه‌اسماعیل***؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳٦.
_____؛ ***اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵ ق***؛ همراه با یادداشتهای تفصیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳٦۰.
نورعلیشاه اصفهانی، محمدعلی بن عبدالحسین؛ ***دیوان نورعلیشاه اصفهانی***؛ به‌کوشش احمد خوشنویس، تهران: منوچهری، ۱۳۷۰.
واصفی، محمودبن عبدالجلیل؛ ***بدایع الوقایع***؛ تصحح الکساندر بلدروف، ۲ج. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳٤۹.
واعظ قزوینی، ملامحمد رفیع؛ ***دیوان واعظ قزوینی***؛ به‌کوشش سیدحسین سادات ناصری، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، ۱۳۵۹.
واله اصفهانی، محمدیوسف؛ ***ایران در زمان شاه‌صفی و شاه‌عباس دوم*** (حدیقه ششم و هفتم از روضه هشتم خلدبرین) ؛ تصحیح و تحقیق محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۲.
وحشی بافقی، کمال‌الدین؛ ***دیوان وحشی بافقی***؛ با مقدمهٔ سعید نفیسی، تهران: ثالث، ۱۳۹۲.
هرن، پاول و هوبشمان، هانیرش؛ ***فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی***، ترجمه به‌همراه گواه‌های فارسی پهلوی از جلال خالقی‌مطلق، اصفهان: مهرافروز، ۱۳۹۳.
هلالی جغتایی، بدرالدین؛ ***دیوان هلالی جغتایی***؛ به‌تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی، تهران: سنایی، ۱۳٦۸.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]

یغمای جندقی؛ ***مجموعه آثار یغمای جندقی***؛ به تصحیح سیدعلی آل‌داود، ۲جلد، تهران: توس، ۱۳٦۷.
یوسف‌پور، سوگل و فیاض انوش، ابوالحسن؛ «بررسی تاریخی پوشش سر در عصر تیموریان»؛ ***تاریخنامه خوارزمی، فصلنامه علمی ـ تخصصی***، س٤، پاییز ۱۳۹۵، ص۲۲۳- ۱۸۹.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-04-17]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.66.6.1]